Supreme National Defense University Quarterly Journal of Strategic Management Research in National Defense

https://issk.sndu.ac.ir E-ISSN: 2980-8219

Vol. 10, No. 2, Issue. 38, Summer 2026 **Received:** 2024/08/04 **Accepted:** 2000/00/00

Research paper

A Pathological Analysis of Citizenship Rights in the Islamic Republic of Iran with Emphasis on Good Governance

Hamid Sohrabpour
PhD Student in Public Law, Department of Public Law, Rafsanjan Branch, Islamic Azad University, Rafsanjan, Iran.
Email: hamid.sohrabpour@iau.ac.ir
Pouneh Tabibzadeh
Assistant Professor, Department of Public Law, Rafsanjan Branch, Islamic Azad University, Rafsanjan, Iran (Corresponding Author).
Email: pt1329@iau.ac.ir
Maryam Sarmast
Department of Law, Kerman Branch (Shahid Sardar Soleimani), Islamic Azad University, Kerman, Iran.
Email: maryamsarmast@iau.ac.ir

Abstract

Governance is one of the key pillars of development and constitutes a fundamental element of development strategies. It is therefore unsurprising that governance as a concept has undergone considerable semantic development, particularly over the past decade, moving from relative obscurity to widespread and significant application. The concept of governance has gained increasing importance because the world has undergone not only quantitative but also qualitative transformations. In administrative law, the concept of good governance is generally characterized by principles such as the rule of law, participation, responsibility, accountability, transparency, and effectiveness. Citizenship rights, likewise, constitute a relatively recent concept with particular emphasis on equality and justice and have acquired a prominent position in social, political, and legal theories. Citizenship is fully realized when all members of a society enjoy civil, political, and social rights, have equitable and accessible opportunities in economic and social life, participate in different areas of society as citizens, and, alongside the rights they enjoy, assume responsibilities that contribute to the effective administration of society and the maintenance of social order. The observance and protection of citizenship rights cannot be effectively achieved without the development of good governance, while the realization of good governance provides the necessary conditions for safeguarding and fulfilling citizenship rights. A pathological analysis of any phenomenon is essentially aimed at its reform, which may occur at two levels: eliminating existing deficiencies and improving the phenomenon itself. Accordingly, the present study adopts a descriptive-analytical method to examine and analyze the dimensions and components of citizenship rights and good governance within the Islamic Republic of Iran.

Keywords: Pathology; Citizenship Rights; Islamic Republic of Iran; Governance; Good Governance

فصلنامه مطالعات مدیریت راهبردی دفاع ملی
سال دهم، شماره دوم (پیاپی ۳۸)، تابستان ۱۴۰۵، صص. ۳۴۹-۳۹۰
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۴ ـ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۲
مقاله پژوهشی

آسیب‌شناسی حقوق شهروندی در نظام جمهوری اسلامی با تأکید بر حاکمیت مطلوب

حمید سهراب‌پور
دانشجوی دکتری حقوق عمومی، گروه حقوق عمومی، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران
Email: hamid.sohrabpour@iau.ac.ir
پونه طبیب زاده
استادیار، گروه حقوق عمومی، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران (نویسنده مسئول)
Email: pt1329@iau.ac.ir
مریم سرمست
گروه حقوق، واحد کرمان (سردار شهید سلیمانی)، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران
Email: maryamsarmast@iau.ac.ir

چکیده

حکمرانی، از محورهای کلیدی توسعه و بن‌مایه راهبرد توسعه است. جای شگفتی نیست که حکمرانی به‌مثابه یک اصطلاح و به‌ویژه در دهه گذشته پیشرفت معنایی داشته و از گمنامی درآمده و امروزه کاربردهای اساسی پیدا کرده است. مفهوم حکمرانی ازآنجا اهمیت پیدا می‌کند که جهان تغییر کرده و این تغییرات تنها کمی نیستند، بلکه کیفی نیز هستند. ایده حکمرانی خوب در حقوق اداری با مؤلفه‌هایی مانند قانون‌مندی، مشارکت، مسئولیت‌پذیری، پاسخ‌گویی، شفافیت و اثربخشی تعریف می‌شود. حقوق شهروندی نیز از مفاهیم جدیدی است که به‌طور ویژه به برابری و عدالت توجه دارد و در نظریات اجتماعی، سیاسی و حقوقی جایگاهی خاص پیدا کرده است. شهروندی وقتی تحقق می‌یابد که همه افراد یک جامعه از کلیه حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند و به فرصت‌های مورد نظر زندگی از حیث اقتصادی، اجتماعی دسترسی آسان داشته باشند و شهروندان به‌عنوان اعضای یک جامعه در حوزه‌های مختلف مشارکت کنند و در برابر حقوقی که دارند مسئولیت‌هایی را نیز در راستای اداره بهتر جامعه و ایجاد نظم بر عهده بگیرند. رعایت و تضمین حقوق شهروندی جز با توسعه در حکمرانی خوب، امکان‌پذیر نیست و دستیابی به حکمرانی خوب زمینه و تحقق حقوق شهروندی را امکان‌پذیر می‌سازد. آسیب‌شناسی هر پدیده درواقع اصلاح پدیده مورد مطالعه است و این اصلاح به‌نوبه خود در دو تراز متصور است، یکی رفع کاستی‌ها و دیگر بهبود آن و این رویکرد را در پژوهش حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی به‌کار خواهیم برد تا ابعاد و مؤلفه‌های حقوق شهروندی و حاکمیت خوب در نظام جمهوری اسلامی را مورد واکاوی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: آسیب‌شناسی، حقوق شهروندی، نظام جمهوری اسلامی، حکمرانی، حاکمیت خوب

صحت مطالب بر عهده نویسنده مقاله است و بیانگر دیدگاه دانشگاه عالی دفاع ملی نیست.

مقدمه

شهروندی از مهم‌ترین ایده‌های اجتماعی است که به منظورکمک به شناخت بهتر جامعه و روابط درونی آن و هدایت کنش‌ها و رفتارها به وجود آمده است. این مفهوم همانند هر مفهوم دیگر، در بستر تاریخی-اجتماعی و درون شبکه‌های مفهومی، محتوا و معنای خود را آشکار می‌کند. این محتوا ثابت نبوده و در طول زمان و با دگرگونی‌های شکل یافته و بر مبنای نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف دستخوش تغییر می‌گردد. مفهوم شهروند و شهروندی در بین پدیده‌های مختلف جامعه‌شناسی از این ویژگی ممتاز برخوردار است که در مکاتب و نظریه‌های فلسفی، سیاسی و حقوقی مورد تفسیر قرار گرفته و ماهیتی تجویزی پیدا کرده است. درمجموع، اگرچه اهمیت شهروندی هرگز مورد انکار نبوده، اما در چند دهه اخیر به‌خصوص در ارتباط با نظریه دولت رفاه، وضعی تعیین‌کننده پیدا کرده است. این مفهوم ابتدا به‌موازات گرایش دوباره به جامعه مدنی در اواخر دهه ۱۹۸۰ احیا گردیده و تا به امروز بحث‌های زیادی حول آن سامان گرفته است.

شهروندی شرافت فرد را به رسمیت می‌شناسد، اما در همان حال، بستر اجتماعی را نیز در که فرد در آن عمل می‌کند مورد تأکید قرار می‌دهد. شهروندی یک مثال عالی از چیزی است که آنتونی گیدنز آن را «دوگانگی ساختار» نامیده است. از نظر گیدنز، نمی‌توان فرد و جامعه را دقیقاً به‌عنوان ایده‌هایی مخالف و دشمن یکدیگر درک نمود. در عوض، کارگزاری فرد و کردارهای اجتماعی به‌طور متقابل به هم وابسته‌اند. فرد از طریق اعمال حقوق و تعهدات، شرایط ضروری شهروندی را باز تولید می‌کند؛ بنابراین شهروندی هویتی پویاست. شهروندان به‌عنوان کارگزاران خلاق همواره راه‌های جدیدی برای بیان شهروندی‌شان می‌یابند و برای شکل دادن به نیازها و آرزوهای در حال تغییر شهروند و جامعه، به حقوق، وظایف و نهادهای جدیدی نیاز خواهد بود (فالکس،۱۵:۱۳۸۱). در کنار موضوع شهروندی نکته اساسی دیگر رخ می‌نماید و آن حکمرانی و حکمرانی خوب است حکمرانی از محورهای کلیدی توسعه و بن‌مایه راهبرد توسعه است (مهدی مقدری،۱۷:۱۴۰۰).

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های جدید در جامعه مفهوم حکمرانی خوب است، این مفهوم

درون خود عناصری دارد که جزء جزء آن چالش‌برانگیز است. ازجمله این عناصر زمینه‌های تحقق آن است؛ و این عنصر مهم و اساسی مفهوم عمیق اعتماد است. این مفهوم پدیده‌ای جاودانی و جهانی است که تابع زمان و مکان نیست. ازآنجایی‌که ما در یک مشارکت جمعی حاکمان خود را انتخاب می‌کنیم این عنصر مهم یعنی اعتماد می‌تواند در صورت عدم تحقق آن موجب ناراحتی و نارضایتی مردم گردد و زمینه‌های اعتراضات و اغتشاشات و نهایتاً زمینه‌های مفهوم ماندگاری حکمرانی مطلوب را متزلزل کند؛ و اما شیوه‌های اعتماد، اعتماد یک مفهوم مبهم است؛ بنابراین باید تعاریف مشخص از آن داشت، ازجمله این‌که این مفهوم زمانی تحقق می‌یابد که شهروندان حاکمان خود را در نحوه حکمرانی مطلوب صادق ببینند و راهکارهای آنان را کارآمد در جامعه حس و تجربه کنند. مفهوم اعتماد در دو بُعد عمل می‌کند، اول اعتماد اجتماعی که بیانگر روابط بین افراد جامعه است و به چگونگی فعل‌وانفعالات اجتماعی می‌پردازد تا آحاد جامعه نسبت به همدیگر اطمینان پیدا کنند و از این طریق زمینه‌های همکاری بین شهروندان تحقق یابد و اعتماد اجتماعی می‌تواند زمینه حمایت از ساختارهای حکومتی گردد و زمینه همکاری شهروندان با حاکمان را مهیا کند؛ و این اعتماد سبب زمینه حاکمیت مطلوب را از طرف شهروندان ایجاد می‌کند. بُعد دوم اعتماد سیاسی است که به روابط دوسویه میان شهروندان و حاکمان منتخب برمی‌گردد. اعتماد به ساختار سیاسی درواقع واکنش شهروندان است. به افعال نمایندگان خود در مقایسه با آنچه انتظار دارند البته دو نوع اعتماد اجتماعی و اعتماد سیاسی با هم ارتباط ارگانیک دارند اما زوال اعتماد سیاسی موجب ناامیدی و از بین رفتن نهادهای تحقق حقوق بنیادین شده و در صورت زوال آن، اعتماد اجتماعی نیز تحت تأثیر قرار گرفته و می‌تواند زوال نهادهای حاکمیت مطلوب را مهیا کند. اعتماد درجایی تحقق می‌یابد که شهروندان خدماتی دریافت کنند و در صورت تحقق خدمات عمومی اعتماد نیز محقق می‌شود، البته این اعتماد همه به یک اندازه نخواهد بود، شایان ذکر است که هیچ کشوری از چالش بی‌اعتمادی در امان نیست و این نوع ساختارهای حاکمیتی است که تعیین‌کننده این چالش مهم است. این چالش و مفهوم یک تهدید جدی است، برای حاکمیت مطلوب و در صورت عدم تحقق این مفهوم

مشارکت سیاسی کاهش می‌یابد که نمونه بارز آن عدم شرکت مردم در انتخابات و کاهش مشارکت‌های مردمی است. کاهش اعتماد سبب تحریک گروه‌ها و تنش‌های اجتماعی می‌گردد و خشم توده‌ای را مهیا نموده و اشکال آن چه به شکل سازمان یافته و چه غیر سازمان یافته به شکل اعتراضات اجتماعی و هنجارشکنی بروز می‌کند. بی‌اعتمادی زمینه دوسویه شدن جامعه را مهیا و اثر نامطلوب بر حاکمیت مطلوب گذاشته و جامعه را از سیر عادی آن خارج می‌کند. در صورت دوقطبی شدن جامعه و بی‌اعتمادی در آن هزینه‌های بسیار سنگین و غیرقابل جبران بر جامعه تحمیل می‌شود و این مفهوم انجام هر کاری را سخت و پُرهزینه می‌کند (طاهر اصغرپور،۸۹:۱۳۹۷). پژوهش‌های دانشمندان درباره حکمرانی، این مفهوم را به‌مثابه روشی برای بررسی نهادی و محدودیت‌های رشد اقتصادی در کشورهای گوناگون نشان می‌دهد. اهمیت حکمرانی خوب برای مقام‌های دولتی و عمومی، مدیران بخش‌های خصوصی و کنشگران اقتصادی، سیاسی، فرهنگی اجتماعی و محیط‌زیست، از طریق آشنایی و آگاهی از تجربه سایر کشورها و تحلیل‌های پیشگامان حکمرانی در جهان است.

در روم قدیم اتباع کشور به دو دسته تقسیم می‌شدند: ۱. شهروندان؛ رومیان اصلی که از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار بودند؛ ۲. رعایا؛ یعنی اقوام و ملل دیگری که تحت تسلط حکومت رومیان بودند (رضایی پور، ۱۳۸۸). جنگی که در سال ۱۲۱۴ میلادی بین انگلستان و فرانسه صورت گرفت که نتیجه این جنگ باعث شکست انگلیس شد و منتهی به صدور منشور کبیر (ماگناکارتا)، بود؛ که این منشور نقطه عطفی در تحولات سیاسی و اجتماعی است در بندهای این منشور به آزادی سیاسی و اجتماعی پرداخته و همچنین گرفتن هرگونه مالیات منع (شده بود) مگر به اجازه شورای عمومی که آن را تأیید کرده باشد، ازجمله هیچ آزادمردی نباید بازداشت، زندانی، تبعید و محروم از حقوق اجتماعی و غیره گردد مگر به حکم مشروع (حسینی، ۲۶:۱۳۸۵-۲۱). یکی از مهم‌ترین آثار انقلاب کبیر فرانسه جنبش گرایی به سمت قانون اساسی است که یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های کنونی حقوق شهروندی است (حسینی، ۲۹:۱۳۸۵).

۱. مبانی نظری پژوهش

انقلاب اسلامی ثمره تلاش و کوشش و رشادت‌های چندین دهه مبارزات اقشار متعدد جامعه بوده و نهایتاً در سال ۱۳۵۷ به بار نشست، به بار نشستن این جریان‌که منجر به یک ساختار یک نظام بی‌تجربه در حاکمیت بر ساختاری از قبل ساخته شده گردید. ساختار حکومتی اقتدارگرا و پادشاهی و استبدادی که ارتباطی با حقوق شهروندی نداشت. حال سؤال این است که آیا در فرایند جابه‌جایی این ساختار نظام نوپا و بی‌تجربه انقلاب اسلامی می‌توانست خود را در عرصه داخلی و خارجی به ثمر نشانده و از این گذرگاه عبور کند؟ گذرگاهی که جز قدرت و اقتدار و وابستگی به ساختارهای خارجی چیز دیگری نداشت. واضح است که اهداف همه گروه‌ها و سازمان‌های اولیه که با وحدت کلمه به پیروزی انقلاب معتقد بودند زمینه تحقق مرحله اول و سخت آن را به ثمر نشاند ولی سؤال این است که خود انقلاب اسلامی ثمره عدم تحقق حقوق شهروندی در نظام پهلوی با حاکمیت نامطلوب بود که با رهبری امام (ره) به سمت تحقق حقوق تحقق‌نیافته شهروندی بود؛ زیرا بستر و ساختار حکومت‌های پادشاهی و اقتدار گونه هیچ‌گاه زمینه تحقق حقوق شهروندی نه در بعد داخلی و نه در بعد خارجی که همانا تحقق حقوق شهروندی است را در پی نداشته و ندارند. پژوهش فعلی به دنبال این است که نظام جمهوری اسلامی با توجه به پایه‌های اعتقادات دینی و ایدئولوژیک قادر به تحقق این ایده خواهد بود؟ و آیا توانسته پس از انقلاب اهداف مبارزاتی خود را که تحقق حقوق بنیادین و حقوق شهروندی را در ساختارها و نهادهای اجرایی تحقق دهد؟ در این گذر زمان معضلات حقوق شهروندی در ابعاد حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قضایی تا چه حدی توانسته در ساختار جامعه پیگیری و به عرصه ظهور رسد؟ عناصری که زمینه انقلاب ۱۳۵۷ را مسبب گردید تا بتواند براساس آرمان‌های انقلاب به آن جامعه عمل بپوشاند و جامعه را به سمت اهداف عالیه و توسعه سوق دهد. موضوع پژوهش آسیب‌شناسی این حقوق در نظام جمهوری اسلامی با پایه تئوریک و نظری حقوق عمومی است و هدف تحقیق تحلیل حقوق شهروندی نظام جمهوری اسلامی در فرایند چهل‌وسه سال با تأکید به حاکمیت مطلوب است. رشته حقوق عمومی که خود یکی از رشته‌های اصلی

در بررسی رابطه مردم با دولت است می‌تواند با بررسی‌های متغیرهای مستقل و وابسته حقوق شهروندی با متغیرهای نظام‌های حاکمیتی و بررسی تطبیقی آن در یک فرایند ارگانیک ارتباط آن را مورد بررسی و با شناخت عناصر دقیق آن به معضلات و نقایص آن پی برد. نظام جمهوری اسلامی فاقد تجربه حاکمیتی در طول تاریخ بوده و این نکته یکی از نکات اساسی در اجرای درست حاکمیت مطلوب نقش اساسی داشته و دارد زیرا بررسی نظام تاریخی و روند توسعه حاکمیت مطلوب و تحقق شاخص‌های آن برپایه تجربه و تداوم استوار است. البته در قانون اساسی نوشته شده ابعاد حاکمیت مطلوب ترسیم‌شده ولی بعلت نبود تجربه تاکنون و اجرای آزمایش و خطا در فرایند اجرایی حاکمیت حتی منجر به تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ گردید. جامعه ما در سیاست خارجی به‌شدت مورد تحریم‌های جهانی است و اقتصاد به‌شدت به‌علت سیاست‌های این تحریم‌ها به آحاد جامعه فشار وارد می‌نماید، اگر نظام جمهوری اسلامی نگاه سنتی خود را تغییر ندهد و براساس شاخص‌های حکمرانی مطلوب و توسعه حرکت ننماید نمی‌تواند، راهکاری برای رفع این معضلات پیدا نموده و مسیر جامعه را در جهت اهداف عالیه تغییر دهد. نظام جمهوری اسلامی نظامی است که با داشتن قانون اساسی و حاکمیت قانون و اصول ۱۹ تا ۴۲ و خیلی از اصول نوشته شده حقوق شهروندی، حکمرانی برای مردم را که خواست انقلابیون و شهدای انقلاب است تحقق بخشید و باید عنصر اعتماد و مشارکت را با تغییر سامانه حکومتی سنتی به سمت توسعه، با حاکمیت مطلوب محقق کند.

حکمرانی خوب: در علوم سیاسی حکمرانی واژه‌ای است که به اندازه خود این علوم قدمت دارد؛ نظریه‌پردازان سیاسی از ارسطو تا قرن معاصر در باب مفهوم حکمرانی اندیشه و تفکر کرده‌اند. » حکمرانی از کلمه Governance اقتباس شده است. در لغت به معنای حکومت، فرمانروایی، راهبری و حکمرانی تعریف شده است (حق‌شناس، ۱۳۷۹: ۶۸۹). همچنین مرکز سکونت‌گاه‌های انسانی سازمان ملل متحد (UN-HABITAT)، حکمرانی را بدین‌صورت تعریف می‌کند. حکمرانی مجموعه‌ای از اقدامات فردی و نهادی، عمومی و خصوصی برای برنامه‌ریزی و اداره مشترک امور است و فرایند مستمری از ایجاد تفاهم میان

منافع متفاوت و متضاد است که در قالب اقدامات مشارکتی و سازگار حرکت می‌کند و شامل نهادهای رسمی و ترتیبات غیررسمی و سرمایه اجتماعی شهروندان است. حکمرانی رابطه‌ای است میان دو گروه از انسان‌ها، در سطح کلان سیاسی رابطه میان حاکمین و شهروندان و در سطح اقتصادی رابطه میان کارگزاران و سرمایه‌داران و در سطح سازمانی رابطه بین مدیران و کارمندان، است.

ازسویی دیگر شاخص‌های عنوان شده برای حکمرانی خوب از قبیل دولت کارآمد و بدون فساد اداری، شفافیت و پاسخ‌گویی دولتی مفاهیمی هنجاری هستند، خود ویژگی‌هایی که تحت عنوان اجزاء و ارکان حکمرانی خوب انتخاب می‌شوند، دارای خاصیت هنجاری و ارزشی هستند (دباغ و نفری، ۱۳۸۸: ۶)؛ اما باید توضیح داد که مفهوم حکمرانی خوب در اینجا برحسب مکاتبی که مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی را نسبی می‌داند؛ نیست؛ به عبارت دیگر این دیدگاه، رویکرد واقع‌گرایانه به ارزش‌های اخلاقی دارد. ایده حکمرانی خوب بر این باور بنا شده است که دولت نه ذاتاً «بد» است و نه ذاتاً «خوب» جایگزین آن بازار نیز ذاتاً «بد» یا «خوب» نیست. هر یک از آن‌ها معایب و نارسایی‌های دارند. دولت، مستعد خودکامگی، انحصارطلبی، ناکارآمدی، پنهان‌کاری، فساد، تأخر، انعطاف ناپذیری، جانب‌داری، مصونیت گرایی و گریز از پاسخ‌گویی است. بازار نیز تأمین‌کننده همه کالاهای عمومی نیست، به سمت انحصار و نفی رقابت سالم می‌رود، از توزیع منصفانه ثروت ملی ناتوان است، نسبت به گروه‌های آسیب‌پذیر بی‌رحم است، دغدغه تأمین اشتغال را ندارد، عوارض بیرونی به‌ویژه برای محیط‌زیست دارد، نگران تأمین بهداشت، سلامت و رفاه عمومی نیست، بی‌ثباتی اقتصادی و سیکل‌های تورم، رکود را در پی دارد و از تخصیص متوازن و بهینه منابع عاجز است. براساس ایده حکمرانی خوب، دولت، بازارها و جامعه مدنی در کنار هم می‌توانند نواقص یکدیگر را برطرف کنند و خلأها را پر کنند و نارسایی‌ها را پوشش دهند. دولت باید توانمند و چالاک باشد و آنگاه بازارها و جامعه را توانمند کند تا آن‌ها نیز بتوانند نقش‌های مورد انتظار خود را ایفا نماید، عدالت کیفری را برقرار کند تا صلح و آرامش تأمین شود، بازارها را مقررات‌گذاری و تنظیم کند، باز توزیع منصفانه ثروت را تضمین نماید، ثبات و

رشد اقتصادی ایجاد کند، زیرساخت را توسعه دهد، نارسایی‌های بازار را مرتفع نماید، نظامات تأمین اجتماعی و رفاهی را ایجاد نماید، جریان آزاد اطلاعات را برقرار کند، از رقابت سالم حمایت کند، به‌عنوان نهاد نهادها، نهادسازی نماید، توسعه پایدار را هدف خود قرار دهد، از محیط‌زیست و منابع طبیعی حفاظت کند و آر همه مهم‌تر تضمین‌کننده، تأمین‌کننده و حامی جدی حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندان باشد و نه‌تنها در مقابل هرگونه تجاوزی به این حق‌ها چه از جانب حکومت و چه از سوی افراد حمایت‌های کافی و مناسب را فراهم نماید، بلکه به‌صورت ایجابی و فعالانه امکان برخورداری اشخاص از حقوق و آزادی‌های بنیادین را فراهم کند. دولت براین‌اساس از حجم مالکیت، کارفرمایی، تولیدکنندگی و تصدی‌گری خود تا جایی که اوضاع و احوال اجاره دهد، می‌کاهد و بر نقش‌های مقررات‌گذاری، سیاست‌گذاری و یاز توزیعی خود می‌افزاید. وظیفه بازار هم این است که تولید کند، خلق ثروت نماید، اشتغال نیروی کار را فراهم کند و با خلق فناوری‌های جدید، کارایی خود را در جهت رفع نیازمندی‌های رو به گسترش مردم ارتقا دهد. جامعه مدنی نیز در کار خلق ارزش‌ها، ترویج اخلاق انسانی و هم‌بستگی اجتماعی است. آنچه اهمیت دارد، حکمرانی یعنی مدیریت مطلوب بر منابع است و نه حکومت کردن. مهم‌ترین ویژگی حکمرانی خوب، در مقایسه با حکومت کردن این است که دولت در حکمرانی با بخش خصوصی و جامعه مدنی شریک است. بدین‌ترتیب انحصار تصمیم‌گیری در مورد پدیده‌های عمومی از دست دولت خارج می‌شود و شهروندان، گروه‌های ذی‌نفع و بنگاه‌های خصوصی در فرایند تصمیم‌گیری‌های عمومی فعالانه مشارکت می‌کنند. حکمرانی خوب، محصول همکاری نظام‌مند دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی و تقسیم کار مناسب میان آن‌ها است (مهدی هداوند، ۱۳۹۶:۴۱).

شفافیت: شفافیت، مفهوم وسیعی است که در بخش‌های مختلفی اعمال می‌گردد؛ اما آنچه مورد نظر این پژوهش است شفافیت اسنادی است. حال شفافیت اسنادی به چه معنا است؟ شفافیت در مقابل پنهان و پنهان‌کاری به‌کار می‌رود. به عبارت ساده‌تر، هر چیزی که از دید عموم پنهان نباشد معنای شفافیت را می‌رساند. در این خصوص، امانوئل کانت، در عباراتی

شفافیت را به‌عنوان آزمونی برای مشروعیت معرفی کرده است «اعمالی که با حق دیگران ارتباط دارد، اگر اصل پایه ایشان اجازه در منظر عموم قرار گرفتن را ندهد، ضد حق و قانون است (چمبر، ۲۰۰۵: ۲۳).

سازمان بین‌المللی شفافیت در تعریف شفافیت چنین می‌گوید: «شفافیت اصلی است که افراد بتوانند از تصمیمات اداری، معاملات تجاری و امور خیریه‌ای که زندگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، نه‌فقط از اصل موضوع، تعداد موضوع‌ها و از شیوه‌های تصمیم‌گیری آن‌ها مطلع گردند؛ بلکه وظیفه و تکلیف مستخدمان دولتی و مدیران دولتی این است که رفتار آنان قابل رؤیت، قابل پیش‌بینی و قابل درک باشد» (کریستوفر، ۲۰۰۶: ۲۳).

ضرورت تحقیق بدین‌صورت بود که در این پژوهش به‌جای تعریف از مفاهیم کلیدی امثال حقوق شهروندی و حقوق بشر و حاکمیت مطلوب سعی در بررسی دقیق و آسیب‌شناسی این مفاهیم و نحوه به‌کارگیری این مفاهیم در قانون اساسی، قانون عادی و ... گردیده تا عدم تحقق این مفاهیم و نارسایی‌های آن را مورد واکاوی و تحقیق قرار دهد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

موضوع حقوق شهروندی و رابطه آن در جامعه و ابعاد مختلف آن در کتاب‌های متعدد از زوایای گوناگون حقوق ق شهروندی ارائه گردیده پژوهش‌های فوق در نوع خود ارزشمند است؛ اما آسیب‌ها و تبعات حقوقی شهروندی و رابطه آن با حاکمیت مطلوب تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است که جای تأمل دارد؛ که این پژوهش به دنبال آن است.

- ❖ سؤال اصلی: چه رابطه‌ای بین شناخت حاکمیت مطلوب و تحقق حقوق شهروندی است؟
- ❖ سؤال‌های فرعی: ضمانت اجرای حاکمیت مطلوب و حقوق شهروندی چیست؟
- ❖ مؤلفه‌های حاکمیت مطلوب و حقوق شهروندی در حقوق اساسی ایران چیست؟

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش پیش‌رو با توجه به موضوع آن به مباحث توصیفی و تحلیلی آغاز و در روند بررسی به روش توصیفی تحلیلی، نظری، تطبیقی و شیوه گردآوری اطلاعات، پایان‌نامه‌ها و وب‌سایت‌های معاصر به‌صورت کتابخانه‌ای پرداخته است.

۴. یافته‌ها و تجزیه‌وتحلیل داده‌ها

۴-۱. شهروند در ادبیات حقوقی

واژه شهروند در گفتمان ادبی حقوق ایران سابقه چندانی ندارد؛ مثلاً در ترمینولوژی حقوقی محمدجعفر لنگرودی ذکری از آن به میان نیامده است. در ایران تا قبل از مشروطیت به‌جای این واژه از کلمه «رعیت» و «رعایا» استفاده می‌شد؛ یعنی مردم ایران رعیت پادشاه و تابع و فرمان‌بردار او تلقی می‌شدند. بعد از مشروطیت، حتی پس از تصویب قانون هم افراد جامعه ایرانی از دیدگاه حقوقی تبعه دولت ایران معرفی شده‌اند. عجیب‌تر آنکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حتی بعد از بازنگری نیز در هیچ کجا کلمه شهروند را به‌کار نبرده است. قانون اساسی، در فصل سوم، از حقوق ملت صحبت می‌کند؛ اما واژه شهروند را با آن بار خاص حقوقی به‌کار نمی‌برد. در فرهنگ‌های عمومی مانند فرهنگ معین یا فرهنگ عمید یا امثال آن‌ها هم کلمه شهروند تعریف نشده است. فقط در فرهنگ‌های دوزبانه مانند فرهنگ حییم و دکتر آریان پور به‌معنی بومی، شهری، اهل شهر، تابع رعیت و شهرنشینی تعریف شده است که از خدمت لشکری و شهربانی آزاد باشد؛ همچنان‌که واژه اهلیت و تابعیت به‌معنی بهره‌مندی از حقوق بومیان یا شهرنشینان تعریف شده است. ظاهراً اولین فرهنگ‌نامه فارسی که کلمه شهروند را در خود جای داده است، فرهنگ فارسی امروز است. در این فرهنگ، شهروند چنین تعریف شده است: کسی که اهل یک شهر یا کشور باشد و از حقوق متعلق به آن برخوردار شود. در زبان فرانسه غالباً شهروند در مقابل رعیت به‌کار می‌رود. شهروند به شکلی در تدارک و تنظیم قانون شرکت می‌کند؛ حال آنکه رعیت فقط از قانون اطاعت و آن را تحمل می‌کند.

معاوضه دو مفهوم بالا در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم به‌درستی نمایان بود؛ یعنی آنگاه که رژیم‌های پادشاهی سنتی جای خود را به رژیم‌های لیبرال دادند و دموکراسی رفته‌رفته ظاهر شد. به این ترتیب، مفهوم شهروندی از مفهوم «دولت–شهر» به مفاهیم «دولت–کشور» و «آزادی» ارتقا یافت و بعد از سال ۱۹۱۴ در اروپا به مدت سی سال به محاق فراموشی رفت. این پس‌روی در کشورهایی که رژیم‌های فاشیستی را پذیرفته بودند، چندان شگفت‌انگیز نبود؛ اما در کشورهایی مانند فرانسه که مدعی رژیم‌های دموکراتیک بودند، جای تعجب داشت که کم‌تر از شهروند سخن می‌گفتند و بیشتر از اداره‌شوندگان و اطاعت‌کنندگان و صاحبان حق نام می‌بردند. رجال سیاسی نیز دیگر از این اصطلاح در ابراز عقاید و سخنرانی‌های انتخاباتی یا پارلمانی سخن به‌میان نمی‌آوردند و در آن دوره به‌گمان برخی از افراد، دولت همانند خدمت‌گزاری بود که باید نیازهای آنان را برآورده سازد و به‌عقیده دسته ای دیگر همانند غولی که پس‌اندازهای آنان را که حاصل کار و زحمتشان است، می‌بلعد. همه این مطالب بیانگر افول روح شهروندی و تقوایی است که بسیاری از اندیشه‌ورزان چون منتسکیو و اخلافش برای حکومت مردم‌سالار لازم نمی‌دانستند. مفهوم شهروندی می‌تواند هم به‌عنوان یک وضعیت و هم به‌عنوان مجموعه‌ای از حقوق تعریف شود. دلیل اهمیت حق‌ها این است که صلاحیت و کارایی ویژه‌ای را برحسب وضعیت قانونی یا قراردادی به شخص ضمیمه می‌کنند؛ یعنی اشخاص ممکن است توانایی‌ها یا فرصت‌هایی برای اعمال خاص به دست آورند و حقوق فرد از پیوستگی و اهتمام آن حقوق به یک وضعیت ناشی می‌شود. ازآنجاکه وضعیت فرد، بیان‌کننده توانایی و صلاحیت‌های او است، مطرح کردن و بیان وضعیت بدین شکل آن را واقعیتی کامل و پابرجا می‌سازد. ازاین‌رو این جنبه وضعیت است که تمایل دارد در قالب‌های حقوقی و خودبرتری داشته باشد؛ بنابراین حقوق قانونی و صلاحیت‌ها و توانایی‌هایی که آن حقوق متضمن آن است، مشروط بر این است که اشخاص یا شرایط آن‌ها چگونه در قانون برحسب وضعیت قانونی‌شان دسته‌بندی شده باشند و چگونه در هنگام اعمال و اجرای این حقوق، توانمندی و صلاحیت‌های اشخاص ایجاد و تثبیت می گردد. حق‌های متفاوت صلاحیت‌های متفاوتی را به افراد پیوند می‌دهند. بعضی از حقوق

رفاهی که شخص را مستحق حداقل سطح بهزیستی و رفاه مادی می‌داند، نه‌تنها دسترسی به فرصت‌ها بلکه موقعیت‌ها را نیز فراهم می‌کنند؛ بنابراین شهروندی را می‌توان به وضعیت اعضای جامعه‌ای اطلاق کرد که آزاد و دموکراتیک و مساوات‌طلب باشند. شهروندان، هم حکمران و هم تبعه جامعه سیاسی هستند؛ یعنی از قوانین و مقرراتی پیروی می‌کنند که خودشان نویسندگان بالقوه آن‌ها محسوب می‌شوند، نه شهروند. در فرهنگ حقوقی لاتین، شهروند به‌عنوان شخصی تعریف گردیده است که از یک‌سو در مقابل دولت متعهد بوده و از سویی دیگر از حمایت او برخوردار است. همچنین شهروندان به‌عنوان یک رابط حقوقی بین فرد و دولت به معنای عام آن‌که حکومت است، است و به‌مثابه آن، نتیجه‌ای که از مجموع مزایا و حقوق مسلم فرد که تکالیف و تعهدات مشخصی را نسبت به آن (دولت) بر عهده می‌گیرد، تغییرپذیر است. برای شهروند معانی متعددی متصور می‌شود. نخست، شهروند به معنای بشر و نوع انسان که مصادیق آن شامل تمامی انسان‌ها است، از هر جنس، نژاد، رنگ، کشور، دین و مذهب و ... ؛ دوم، شهروند به معنای انسان‌های ساکن و مقیم در یک کشور است؛ اعم از اتباع و بیگانگان که در سرزمین یک دولت-کشور و تحت آن دولت-کشور هستند؛ سوم، شهروند به معنای صرفاً تبعه یک دولت-کشور است که با زیست جمعی و فرهنگی خود در یک سرزمین مبنای پیدایش یک قدرت مشروع شده، از آن تبعیت کرده و در عوض برخوردار از حقوق هم شده است. در یک نگاه کلی، شهروند در ارتباط با انسان‌های دیگر سه موقعیت دارد: فردی است با منافع خصوصی که با منافع دیگران برخورد پیدا می‌کند، تابع قوانین حقوق شهروندی است، مفهومی در اینجا مدنظر است که بر ابتدایی ترین و اساسی‌ترین «حقوق شهروندی»[1] دلالت دارد و به‌هیچ‌وجه محدوده‌ای به‌نام شهر و روستا ندارد و نام‌گذاری آن صرفاً ناشی از مسامحه و ترجمه واج به واج واژه انگلیسی آن است. در دانشنامه سیاسی، شهروند فردی است در رابطه با یک دولت که از سویی از حقوق سیاسی و مدنی برخوردار است و از سویی دیگر در برابر دولت تکالیفی بر عهده دارد. این رابطه را «شهروندی» گویند. چگونگی رابطه شهروندی و حقوق فرد و تکلیف او در برابر

1. Citizenship Rights

دولت را قانون اساسی و قوانین عادی کشور معین می‌کند. شهروندی درعینِ‌حال روشی است برای فرد در ارتباط با یک دولت که از نظر حقوق بین‌الملل نیز محترم شمرده می‌شود و اساساً کسی شهروند شمرده می‌شود که فقط تابع و فرمانبردار دولت نباشد، بلکه از حقوق فطری و طبیعی نیز برخوردار باشد و دولت این حقوق را رعایت و از آن‌ها حمایت کند.

❖ **منابع بین‌المللی حقوق شهروندی**

۱. معاهدات بین‌المللی شامل معاهدات چندجانبه، منشور ملل متحد؛
۲. اعلامیه جهانی حقوق بشر؛
۳. میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶؛
۴. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی ۱۹۶۶؛
۵. اعلامیه جهانی حقوق بشر اسلامی شامل معاهدات دوجانبه بین‌سازمانی و بین‌دولت‌ها: عرف بین‌المللی، اصول کلی حقوق، دکترین.

❖ **منابع داخلی حقوق شهروندی**

۱. قانون شامل قانون اساسی؛
۲. قوانین عادی (عام حقوقی کیفری، خاص حقوقی کیفری)؛
۳. قوانین تکمیلی آیین‌نامه اجرایی بخشنامه دستورالعمل؛
۴. عرف؛
۵. رویه قضایی؛
۶. دکترین.

۴-۲. مصادیق حقوق شهروندی در نظام اسلامی

۱. حقوق ملی و اصول کلی شامل این موارد است: حق برخورداری از نظام جمهوری، حق برخورداری از نظام اسلامی، حق برخورداری از ولایت، حق برخورداری از آراء عمومی انتخابات، حق دعوت به خیر، حق برخورداری آزادی و استقلال، حق برخورداری از وحدت

جهان اسلام، حق برخورداری از دین و مذهب رسمی، حق برخورداری از پرچم رسمی؛

۲. حقوق انسانی و آزادی‌های فردی، حق حیات به معنای عام زندگی و به معنای خاص حق زندگی داشتن، حق کرامت و حفظ ارزش والای انسانی؛

۳. حقوق سیاسی و آزادی‌های سیاسی، حق آزادی عقیده عام و خاص، حق آزادی بیان و ابراز عقاید به‌وسیله زبان و سخنرانی و ابراز عقاید به‌وسیله مطبوعات در رسانه‌های ملی، حق آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی، حق آزادی تشکیلات و انجمن‌ها، حق آزادی انتخاب و حق رأی، حق مشارکت در مسائل مهم، حق تابعیت، حق وجود تابعیت، حق اکتساب تابعیت، حق ترک تابعیت، حق حفظ تابعیت، حقوق اجتماعی و آزادهای اجتماعی که عبارت‌اند از: حق تساوی و برابری، حق آزادی در انتخاب شغل، حق امنیت اجتماعی، حق حریم خصوصی (جسمانی، روانی، مکانی، اطلاعاتی، ارتباطی)، حق تشکیل خانواده، حق خواستگاری، حق نامزدی، حق ازدواج و ثمره آن، حق اقامت به‌واسطه حکم قانونی، به‌واسطه حکم قضایی، به‌واسطه توافق، حق برخورداری از آموزش‌وپرورش رایگان و تحصیلات تکمیلی، حق برخورداری از بهداشت و درمان، بهداشت عمومی، بهداشت فردی، بهداشت غذایی، بهداشت حرفه‌ای، حق برخورداری از مسکن متناسب با نیاز، حق برخورداری از تأمین و رفاه و خدمات اجتماعی و حقوق فرهنگی و آزادی فعالیت فرهنگی که عبارت‌اند از: حق مشارکت در فعالیت فرهنگی، حق انحصاری و بهره‌برداری مادی ناشی از مالکیت معنوی، بهره‌برداری از آثار مالکیت صنعتی، بهره‌برداری از آثار ادبی و هنری، حق بهره‌برداری از اموال تاریخی و فرهنگی، حق بهره‌برداری مادی، حق بهره‌برداری مادی ملی، حق بهره برداری مادی فردی و ناشی از مالکیت، ناشی از کشف تصادفی یا اتفاقی، حق برخورداری از تنوع فرهنگی و کثرت‌گرایی، حقوق زبانی، حقوق شخصی، حقوق اجتماعی، حقوق اقتصادی و آزادی در فعالیت اقتصادی که عبارت‌اند از: حق مالکیت، حق انتفاع، حق دارا بودن کسب‌وکار، حق وکیل گرفتن ازجمله وکیل اختیاری، وکیل تسخیری، وکیل معاضدتی، وکیل اتفاقی، حق برخورداری از دادرسی عادلانه، حق دارا بودن امنیت حقوقی، حق برخورداری از امنیت قضایی، حمایت قضایی شهروندان در مواقع خاص، حمایت قضایی از

زنان، حمایت قضایی از اطفال، حمایت قضایی از معلولان، حمایت قضایی از کارکنان، حمایت قضایی از متهمین بازداشت‌شده.

۴-۳. نظام جمهوری اسلامی

در اواخر قرن نوزدهم و بیستم میلادی همچنان که ایده حکومت‌داری در نظام جمهوری اسلامی و روح تغییرات انقلابی، کشورها را یکی پس از دیگری در می‌نوردید، از ورای سیاست و اقتصاد عبور کرده و اندیشه‌های الهیاتی را نیز تحت تأثیر قرار داد. درگیری مذاهب در سیاست و پیدایی الهیات نوین از نتایج این تحولات است؛ اما این پدیده، به‌ویژه در جهان اسلام و با توجه به مختصات دیانت و تمدن اسلامی، هندسه و ابعاد خاصی نیز پیدا کرده است.

توضیح این است که انقلاب صنعتی غرب و پیدایی ماشین چهره جهان را تغییر داد و توسعه شهرنشینی معمای دوگانه‌ای را به ارمغان آورد. هم‌زمان با رشد آگاهی و رواج شهروندی، از قبیل آزادی فردی، حقوق مالکیت و مشارکت مدنی، سرمایه‌داری چهره خشن خود را نشان داد و پدیده استعماری موجب رشد جنبش‌های کارگری و بحران عدالت در جوامع و به دنبال آن، رواج جنگ‌های استعماری گردید. روشن است که خاورمیانه و جهان اسلام بیشترین تأثیر و زیان را دیده است و همین تحولات، سیاسی شدن مذهب را بیشتر کرد. تأمل در این رویدادها چهره متناقض تمدن جدید را نشان می‌دهد: ترکیبی از ناهمسازه‌های چندگانه مذهب–سکولاریسم، آزادی–برابری، مالکیت خصوصی–عمومی و سرانجام دموکراسی–اقتدار دولت. به‌موازات این تحولات ناهم‌سو، دو اتفاق نیز در حوزه اندیشه مذهبی رخ داد: اول، انتظارات ایدئولوژیک و فرایند ایدئولوژی شدن مذهب؛ و دوم، انتقال تناقض‌ها و ناسازه‌های تمدن جدید به درون الهیات حکومت. بدین‌سان الهیات حکومت اسلامی نیز همه این ناسازه‌ها را با خود داشت و شاید بتوان گفت اندیشه نوین حکومت اسلامی با این ناسازه‌ها و به‌همراه این ناسازه‌ها زاده و نهادینه شد: ترکیبی ناموزون از مالکیت خصوصی و عمومی؛ آزادی و عدالت دموکراسی و اقتدار. عناصر اقتداری مکنون

در این نوع از الهیات حکومت، بیش از دیگر اجزای آن و عنصر قالب در حکومت بود. آناتومی و پیکرشناسی این نوع حکومت‌مندی به‌روشنی چنین مختصاتی را نشان می‌دهد. این اشارات بدین جهت اهمیت دارد که سیمای عمومی حکومت دینی در عصر جدید و نیز مختصات عمومی اندیشه حکومت اسلامی در اسلام معاصر را نشان می‌دهد.

چنان‌که برخی مطالعات درباره مذهب و ایده «حکومت»[1] نشان می‌دهد، دو دین اسلام و مسیحیت در دو قرن نوزده و بیستم، دو ایده و دو نوع حکومت را درون خود پرورانده‌اند. در غرب، می‌توان این دو ایده حکومت را به تحولات دوگانه‌ای نسبت داد که یکی سویه دموکراتیک دارد و به نولیبرالیسم جدید و حاکم بر غرب امروز رسیده است و ایده دیگر از درون امور مستحدثه پیدا شده است و به احتمال زیاد به‌سمت الهیات آزادی‌بخش آمریکای لاتین حرکت کرده است و همنشین اندیشه‌های چپ در این منطقه از جهان شده است. در جهان اسلام به‌ویژه در ایران نیز از دو نوع الهیات حکومت در دوره معاصر می‌توان سخن گفت که یکی در فقه مشروطه و دیگری در دوره‌های بعد و با شکست جنبش مشروطه در فقه و اندیشه‌های حکومت اسلامی برجسته شده است. در اینجا نیز اولی بیشتر سویه دموکراتیک داشته و دومی بیشتر سویه اقتداری یافته است. در جهان اسلام، به‌ویژه تشیع در ایران، دو الگوی حکومت‌داری زاده و پرورده شد: یکی الگوی دموکراتیک که سرانجام در کمند ناکارآمدی مشروطه گیر کرد و همراه زوال دولت مشروطه به محاق رفت و دیگری که عناصر سازنده آن بسیار نزدیک به محتوای امور مستحدثه بود و به‌اقتضای شرایط تاریخی نظری حاکم بر عهد پهلوی، به عرف رایج زمانه بدل شد. امید داریم که این تأملات برخی وجوه مکنون امروز جامعه ما را آشکار و فهم‌پذیرتر نماید. فقه معاصر اسلامی هرچند به مالکیت خصوصی افراد توجه دارد، همواره تأکید می‌کند که مالکیت انسان محدود است؛ چون خود او موجود محدودی است و مالکیت مطلق از آن خداوند است؛ بدین‌سان تنظیم رابطه این دو نوع مالکیت (مالکیت انسان و خداوند) که در دوره جدید به میانجی حکومت انجام می‌گیرد، از دغدغه‌های مهم فقه جدید است. آیات دیگری در قرآن کریم، صریح بیان

1. Governmentality

شده است که زمین و منابع آن از آن خداوند است و اوست که آن را مسخر انسان ساخته و انسان در این تصرفات جانشین (خلیفه) پروردگار است.

این عبارات تأکید دارد که مالکیت افراد به‌اندازه‌ای مشروع است که مبتنی بر اذن خداوند باشد و به‌اندازه و حدود چنین اذنی موکول است. هم اوست که اذن تصرف در منابع طبیعی را به انسان و یا هر نهاد دیگری می‌دهد. اکنون اگر چنین فرض شود که دولت و جامعه نهادهایی مستقل از انسان هستند و در عرض او قرار دارند (اندیشه‌ای که در دهه بیست و بعد آر آن تقویت شد) لاجرم باید از تقسیم مالکیت به سه‌گانه دولتی و عمومی و خصوصی سخن گفت؛ زیرا به‌همان‌گونه که می‌توان از نسبت مالکیت مطلقه خداوند و مالکیت خصوصی افراد سخن گفت، می‌توان از نسبت خداوند با مالکیت دولت و مالکیت جامعه نیز بحث کرد؛ اما همچنان این پرسش وجود دارد که آیا حکومت و جامعه واقعاً مستقل از انسان و در عرض او است، نه ساخته دست او؟ پرسشی که اندیشه معاصر ظاهراً بدان پاسخ مثبت داده و با فرض سه حوزه مستقل فرد و جامعه و دولت، لاجرم از سه نوع مالکیت خصوصی و عمومی و دولتی نیز سخن می‌گوید و علاقه‌مند به تنظیم رابطه این سه است. مبنایی که لاجرم سویه اقتداری دارد و با فرض استقلال و اصالت و مصلحت دولت، آزادی و مصالح فرد را به اقتدار دولت می‌فروشد. سه‌گانه‌سازی فرد و اجتماع و حکومت و سپس اولویت و اقتدار حکومت بر دو نوع دیگر اندیشه فراگیر از دهه بیست تاکنون است که در ذات چنین تصوری از الهیات حکومت، نهفته و جریان داشته است. رابطه اصیل فرد و جامعه ابهامی خاص در ذات اندیشه حکومت در ایران معاصر است. ابهامی که به‌رغم اذعان تئوریک بر اهمیت فرد، لاجرم جامعه و حکومت را بدان اولویت و تقدم می‌بخشد و با تضعیف ابعاد دموکراتیک حکومت، چهره اقتداری حکومت‌مداری در ایران معاصر را برجسته و تغلیظ می نماید. چنین تصوری از رابطه فرد و جامعه و حکومت را در دیگر اندیشمندان ایران و البته فقیهان معاصر و تا تدوین قانون جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۸ می‌توان دید. ازجمله فقیهانی که اندیشه‌های او ظاهراً تأثیر گسترده‌ای در ساخت‌یابی کنونی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه در سال‌های پس از ۱۳۶۸ داشته است، می‌توان به شهید سید باقر صدر (۱۴۰۰-۱۳۵۳)، اشاره

کرد. شهید صدر باب اصل مداخله دولت صراحت بیشتری دارد. به نظر او مداخله دولت در زندگی اقتصادی از مبادی مهم در اقتصاد اسلامی است و به دولت اختیارات گسترده و قدرت فراگیر می‌دهد؛ زیرا مداخله دولت فقط به تطبیق و اجرای احکام ثابت شرعی خلاصه نمی شود، بلکه تا پر کردن فضاهای خالی از قانون شرعی یا شریعت نیز امتداد می‌یابد. بدین‌سان دولت هم‌زمان دو کار ویژه مربوط به هم دارد: یکی تطبیق و اجرای احکام ثابت شریعت و دیگری قانون‌گذاری در حوزه‌های متحرک و خالی از حکم ثابت شرع و به‌اقتضای موقعیت و با توجه به عدالت اجتماعی و اهداف عام اقتصاد اسلامی. روح چنین تصوری از دولت، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز دیده می‌شود. اصل ۴۴ قانون اساسی چنین تنظیم شده است.

۴-۴. حکومت و استقلال

استقلال، از ارکان اندیشه دولت در ایران معاصر است. این واژه هرچند با کلمه آزادی دوقلوهای مفهومی در ایران جدید را تشکیل می‌دهند؛ اما در مجموعه متون مربوط به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شامل مقدمه و متن و پیش‌مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی ۵۸، متن قانون اساسی ۶۸–۵۸ و نیز مذاکرات هیئت تدوین متمم قانون اساسی سال ۱۳۶۸، واژه استقلال یازده بار بیشتر آزادی تکرار شده است. این برتری اتفاقی نیست، بلکه حاکی از اولویت است. در این نوع حکومت، بر استقلال بیشتر آزادی، در مقدمه پیش‌نویس قانون اساسی تأکید شده است. وقتی استقلال، همه‌جانبه، تحقق می‌پذیرد، آزادی نیز واقعیت پیدا می‌کند. آزادی در استقلال و استقلال در آزادی و تحصیل این دو در اسلام ممکن می گردد. بدین‌سان آزادی نیز تعریف دیگر می‌یابد. عبارت بالا حاکی از پیوند اسلام با استقلال و آزادی است و تصور حکومت در ایرانِ امروز را شکل می‌دهد و چنین می‌نماید که این سه با یکدیگر ارتباط طولی دارند؛ به‌گونه‌ای که آزادی تابعی از استقلال و این دو تابعی از اسلام دیده شده‌اند. از حیث اهمیت نیز چنان‌که تجربه جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، ابتدا بر اولویت اسلام، آنگاه استقلال و سپس آزادی تکیه شده و تأکید می‌شود. اصل نهم قانون اساسی

چنین است. در جمهوری اسلامی ایران، آزادی، استقلال، وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند و حفظ آن وظیفه دولت و آحاد دولت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به‌نام استفاده آزادی به استقلالِ سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران، کم‌ترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به‌نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند. این اصل برپایه اصل ششِ پیش‌نویس قانون اساسی و بازبینی آن تنظیم شده است و بررسی مفردات این دو می‌تواند پرتویی بر برخی مسائل این پژوهش بیندازد. اصل ششِ پیش‌نویس فقط از تفکیک‌ناپذیری آزادی و استقلال سخن گفته است؛ هرچند در ادامه، استقلال و تمامیت ارضی را به هم عطف نموده است. در مقام مقایسه استقلال و آزادی، استقلال باید مقدم بر آزادی باشد (محمدمهدی بانی). این واژه را باید جدی گرفت؛ زیرا اساس سیاست‌گذاری درباره آزادی عمومی در دولت جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد.

الهیات حکومت و به‌طورکلی تصور حکومت‌داری در ایران معاصر مانند منشوری می‌ماند که جلوه‌های متنوعی دارد و وجوهی از اقتدار و دموکراسی را در خود مکنون کرده است؛ اما چنین می‌نماید که این نوع حکومت‌داری چنان زاده یا ساخته شده است که سویه و سایه اقتداری آن همواره غلبه دارد و سنگینی می‌کند. این تصور از حکومت اقتداری اتفاقاً از جانب چنان نیروها و جریان‌های فکری سیاسی بسط یافته و نهادینه شده است که سال‌ها از استبداد و استعمار واهمه داشتند.

بااین‌حال، نتیجه تلاش‌های آنان نهادینه کردن دموکراسی نبود، بلکه بیشتر سوی تمرکز و اقتدار بود و لاجرم نظریه‌های اقتدارگرایانه از الهیات حکومت را نیز تولید کرد.

۴-۵. بیم از استبداد و گریز از دموکراسی

شاید یکی از مهم‌ترین مختصات هندسه حکومت در ایران معاصر قرار گرفتن در منگنه‌ای است که می‌توان را بیم از استبداد و گریز از دموکراسی نامید. تأمل در ادبیات حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسیِ ۵۸ شورای بازنگریِ ۶۸ و نیز ادبیات رهبران و فعالان مذهبی سیاسی

آشکارا این نکته را نشان می‌دهد که آنان با نفی هم‌زمان استبداد و دموکراسی در جست وجوی نقطه امنی فارغ از این دوگانه بودند. بیم استبداد، خاص گروه و صنف خاصی نبود و بیمی همگانی به نظر می‌رسید. براساس اصل سوم قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است همه امکانات خود را برای محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی به‌کار گیرد. با این نگرش یکی از محرک‌های عمده شوراگرایی در مجلس خبرگان قانون اساسی ۵۸، گریز از تمرکز بود و نمایندگان ملازمه‌ای بین تمرکز و استبداد در دوره پهلوی می‌دیدند؛ اما چنین فرایندی به‌دلیل مشکلات مدیریتی در شیب ناکامی فرو غلتید و ضعف‌های سازمان‌دهی در اجرا به‌پای ناکامی نظریه نوشته شد. ده سال (از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۸) تجربه نه‌چندان موفقِ اجرایی، امام خمینی (ره) و بسیاری از رهبران ارشد نظام جمهوری اسلامی را به اندیشه احیای تمرکز کشاند. این دگردیسی تأثیر قاطعی در حکومت‌داری و نظریه حکومت در دوره بعد از امام خمینی (ره) داشت. ایده حکومت‌داری در ایران پس از انقلاب اسلامی و به‌مقتضای تجربه دوره پهلوی، هم‌زمان گرایشی ضداستبداد و ضدعرب و لاجرم ضددموکراتیک داشت. چنین نگره‌ای در سال ۵۸ و در مجلس خبرگان قانون اساسی موجب شده بود اعضای این مجلس ازآن‌جهت که ملازمه‌ای بین تمرکز و استبداد می‌دیدند، تنظیم نهادهای حکومت را بر مبنای عدم تمرکز انجام دهند. همچنین ازآن‌جهت که بین غرب و دموکراسی ملازمه می‌دیدند. این عدم تمرکز را نه بر مبنای دموکراسی بلکه بر تعریفی از شورا و شوراگرایی قرار دادند؛ که حاوی مؤیدات مذهبی هم بود؛ به‌عبارت دیگر، مجلس خبرگان در میانه استبداد و دموکراسی نقطه اطمینانی یافت و در بین دو نفی (استبداد و دموکراسی) به نظام شورایی پناه برده و آن را در تمرکززدایی از قدرت تعریف کرد؛ بی‌آنکه سازوکارهای نهادی و تکنولوژی اجرایی دقیقی فراهم نمایند. فقدان این مقدمات و تجربه ده‌ساله نظام جمهوری اسلامی ایران بین سال‌های ۶۸-۵۸ تغییرات گسترده ای در ایده حکومت‌داری پدید آورد. رهبران و مدیران ارشد، ناکارآمدی یا بدکارکردی نهادهای نظام را ناشی از شورایی و عدم تمرکز مکنون در آن تفسیر کردند. آنان عیب را نه در معیوب بودن سازوکارهای اجرایی بلکه در معیوب بودن اصل نظام شورایی و عدم تمرکز

دیدند و بدین‌سان اصل این تئوری و چهارچوب اجرایی آن را نفی کردند. نتیجه چنین فرایندی بازگشت بی‌مهابا و فراگیر به اندیشه تمرکز بود. تمرکزگرایی محدود به قوه مجریه و ریاست‌جمهوری نبود، بلکه قوه قضائیه را نیز فراگرفت و حتی به نهاد قانون‌گذاری هم سرایت کرد که نماد مردم‌سالاری است؛ اما شوق تمرکز، حوزه مربوط به رهبر و مسائل رهبری را بیش از همه متحول کرد. شورای بازنگری با تکیه بر مبنای تمرکز، تغییرات گسترده ای درخصوص رهبر و اختیارات رهبری ایجاد نمود و از هرگونه نظارت و کنترل موجز بر رهبری چشم‌پوشی کرد. شورای بازنگری در تنظیم مجدد اصل ۵۷ قانون اساسی بر واژه «ولایت مطلقه» تصریح نمود و با استناد به این اصل که قوای سه‌گانه کشور زیر نظر ولایت مطلق امر و امامت امت است. در اصل ۱۱۰، مواد مهمی بر اختیارات رهبری افزوده شد، ازجمله، توقیت نیز پذیرفته نشد و ولایت توقیت‌ناپذیر شد. با توجه به مواضع فوق، دو موضوع سرانجام تصویب شد: موضوع اول، ولایت مطلق است و موضوع دوم، ولایت توقیت پذیر نیست و محدود بودن دوره رهبری به حاشیه رانده شد و تصویب نشد و بدین‌سان تأثیر قاطعی بر اندیشه حکومت‌داری و نیز مدیریت کلان حکومت در جمهوری اسلامی ایران بر جای گذاشت.

براساس توضیحات ضروری است، ابتدا شعبه‌های اصلی قدرت در مجموعه حقوق اساسی مشخص شود این شعبه‌ها در حقیقت ساختار توزیع قدرت و کارکردهای حکومتی را معین می‌سازد. براساس مفاد قانون اساسی، قدرت دولت و کارکردهای حکومتی میان سه قوه و یک نهاد توزیع شده است که عبارت است از قوه مقننه، قوه قضاییه، قوه مجریه و نهاد رهبری.

قوه مقننه: قوه مقننه از دو نهاد مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تشکیل می‌شود مجلس از نمایندگان مردم شکل می‌گیرد (اصل ۵۸ قانون اساسی) که بدون شورای نگهبان (متشکل از فقهای منصوب رهبر و حقوقدانان منتخب مجلس شورای اسلامی اصل ۹۱) اعتبار قانونی ندارد (اصل ۹۳).

۴-۶. مجلس شورای اسلامی

اختیارات مجلس به‌طورکلی بر دو نوع است تقنینی و غیر تقنینی. اختیارات غیر تقنینی به نوع خود بر دوقسم است نظارتی و غیر نظارتی. اگرچه در قانون آیین‌نامه داخلی مجلس همه اختیارات غیر تقنینی زیر عنوان نظارت آمده است.

انواع نظارت‌های بیرونی مجلس، نظارت انضباطی-اداری، نظارت مالی، نظارت تقنینی، نظارت سیاسی، نظارت عمومی، نظارت‌های درونی مجلس، کمیسیون اصل ۹۰ قانون اساسی نظارت بر دیوان محاسبات، نظارت مالی.

شورای نگهبان، در نظام حقوق اساسی ایران، اساساً یک نهاد نظارتی است. اختیارات نظارتی این نهاد بر دو نوع است: تقنینی و سیاسی. این شورا همه مصوبات مجلس را بازبینی می‌کند تا از عدم مغایرت آن‌ها با احکام شرع و مقررات قانون اساسی اطمینان حاصل کند. این بازبینی نظارت تقنینی، به معنای نظارت بر تقنین است. افزون بر این اصل ۹۹ قانون اساسی وظیفه نظارت بر انتخابات را بر عهده شورای نگهبان گذاشته که از مصادیق نظارت سیاسی است، زیرا در حقیقت نظارت این شورا بر انتخابات در به دست گرفتن یا نگرفتن قدرت افراد، جناح‌ها و احزاب تأثیر بسزا دارد. این تأثیر با توجه به معیاری که برای نظارت سیاسی تعریف شده (ایفای نقش در کسب یا از دست دادن قدرت)، چیزی جز نظارت سیاسی نیست. شورای نگهبان نیز دارای دو نظارت بیرونی و درونی است. هر دو نوع نظارت شورا از نوع جامع و فراگیر است. شورای نگهبان باید در همه مصادیق مربوط به اختیارت و صلاحیت‌های نظارتی خود، چه مصوبات مجلس و چه بر انتخابات، به‌طور فعال و فراگیر اقدام کند به دیگر سخن مجلس شورا موظف است تک‌تک مواردی را که باید تحت نظارت شورا قرار گیرد به آن نهاد ارسال کند و همچنین، شورا بر تک‌تک انتخاباتی که در گستره نظارت «قرار می‌گیرد به‌طور خودکار دارای مقام نظارت است. در هیچ‌یک از این موارد نظارت شورا متوقف بر درخواست یا شکایت نیست.

نظارت تقنینی؛ بررسی مصوبات مجلس و مصوبات ناشی از اختیارات اصول ۸۵-۱۳۸.

اصل ۴ قانون اساسی مقرر می‌دارد که کلیه قوانین و مقررات باید براساس قوانین اسلامی

باشد. این اصل براساس اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورا نگهبان است دایره نظارت تقنینی شورای نگهبان محدود به مصوبات قانون‌گذاری مجلس است. دقت در مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی و پیش‌نویس قانون اساسی (اصل ۱۴۳)، به‌منظور پاسداری از قانون اساسی از نظر انطباق قوانین عادی با آن، شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل می‌شود (هاشمی، سید محمد، ج ۲: ۲۳۹). نیز مؤید این معناست. در آن مذاکرات دغدغه اصلی قانون‌گذاران اصلی قانون اساسی تقنین و نظارت بر تقنین بوده است.

با توجه به حدود صلاحیت‌های قانونی مجلس اسلامی و شورای نگهبان که ذکر شد مجلس در ابعاد نظارتی فراوان خود در چندین دهه نظام قادر به ایفای نظارتی خود نبوده و با درگیر شدن در سیاست‌بازی‌های جریانی نتوانسته به وظیفه قانونی خود که تحقق حقوق شهروندی است را محقق کند و اگر به آن وظایف عمل می‌نمود می‌توانست با قدرت داده شده در قانون اساسی جلوی فساد سیستمی در ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی را گرفته و جامعه را از چالش‌های متعدد برهاند.

در بُعد نظارت سیاسی شورای نگهبان براساس اصل ۹۹ قانون اساسی که اعلام می‌دارد نظارت شورا نظارت استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات ازجمله تأیید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود باید دو نکته را متذکر شد. لحن قانون اساسی درخصوص نظارت مقید به قیدی خاص نشده و عام است دوم این‌که اختیارات شورا کیفی است به این معنا که عبارت تأیید و رد صلاحیت کاندیداها در حقیقت مفهوم نظارت را گسترش داده و آن را وارد دایره اعمال اختیار کرده است. این اختلاط میان نظارت و اعمال اختیار یا ترکیب ناظر و مقام عامل نظارت استصوابی نام گرفته است و به نظر نمی‌رسد به‌هیچ‌وجه منطقی بتوان را با لفظ و روح قانون اساسی منطبق ساخت. توضیح آنکه انتخابات یک فرایند پیچیده و طولانی است که وقایعی گوناگون و درنتیجه اقدامات اجرایی مختلفی را از اعلام ثبت نام تا صدور اعتبارنامه منتخبین در برمی‌گیرد، بنا بر منطق نظارت در هر یک از مراحل تشکیل‌دهنده فرایند انتخابات تا اقدامی صورت نگیرد اساساً نظارت معنا نمی‌دهد و قابلیت

تحقق نمی‌یابد. تأیید و رد صلاحیت خود یکی از مراحل انتخابات است که درواقع جزئی از اجزای اقدام و اعمال حکومتی است. هیچ ایرادی ندارد که این اقدام و اختیارات ناشی از آن به شورای نگهبان سپرده شود، ولی چنین تصمیمی نیازمند یک مبنای قانونی (در قانون اساسی)، است و افزون بر آن، مقتضی تعیین یک مقام ناظر، غیر از شورای نگهبان، بر اعمال اختیار تأیید و رد صلاحیت نامزدها از سوی شورای نگهبان است. بی‌شک چنین مبنایی در قانون اساسی نیست، چراکه متن این قانون تکلیف نظارت را و نه اجرای مرحله‌ای از مراحل انتخابات، بر عهده شورا گذاشته است. همچنین اعطای اختیار نظارت به مقامی غیر از شورای نگهبان مخالف لفظ صریح قانون است، زیرا بیان صریح قانون اساسی نظارت را منحصراً به شورا احاطه کرده است. افزودن بر این، اعطای اختیار اجرای مرحله‌ای از مراحل انتخابات و نظارت بر این اجرا مرجع واحد نقض غرضی است که برای نظارت در نظر گرفته شده است و با منطق نظام نظارت و تعادل ناسازگار می‌نماید. در یک کلمه نظارت است و همواره پس از تحقق یک عمل حکومتی قابل تصور است گزاره نظارت نظارت است بر اطلاعی بودن نظارت و جدایی آن از مفهوم عمل، اقدام و دخالت در مقام اجرا و گزاره دوم نظارت همواره پس از تحقق یک عمل حکومتی قابل تصور است. به‌مثابه لازمه منطقی گزاره نخست بر پسینی بودن نظارت دلالت می‌کند؛ بنابراین مفهوم نظارت متمایز از دو مفهوم اجرا و قضاوت و منطق نظام نظارت و تعادل از آن است که نظارت را به پیشینی و پسینی یا استصوابی و اطلاعی تقسیم کنیم. نظارت همواره پسینی و اطلاعی است که می‌توان نظام حقوق اساسی را نیز بر این معیار و محک سنجید و موارد نقض و عدول آن را از اصول منطقی و عقلانی نمایان کرد.

دومین مورد رویه و سازمان نظارت شورای نگهبان نحوه یا رویه آن پس از اعلام انتخابات از سوی وزارت کشور است که شورا نگهبان بر تمام مراحل از انتخابات ... تا ابطال نظارت خود را اعمال می‌کند به نظر می‌رسد شورای نگهبان افزون بر دارا بودن اختیارات نظارتی از قدرت رسیدگی به شکایات و قضاوت برخوردار است. این نیز با مفهوم و منطق نظارت هم‌خوانی ندارد. نظام مطلوب نظارت اقتضا می‌کند که یک مرجع قضایی ویژه با آیین دادرسی

خاص برای رسیدگی و گزارشات رسیده از سوی مقام ناظر تأسیس شود. احتمال صدور تصمیمات و آرای بی‌طرف و البته فنی در جهت حفظ و حمایت از حقوق انتخاباتی شهروندی و نامزدهای انتخاباتی از سوی این مرجع قضایی بسیار بالا خواهد بود، همچنین شورای نگهبان لازم است، دست‌کم با اصلاح قوانین و مقررات مربوط برای نامزدها و شهروندان حق تجدید نظرخواهی نزد مقام قضایی یا حق درخواست ابطال رأی شورا نزد دیوان عدالت اداری در نظر گرفته شود تا بی‌طرفی و دقت عمل شورای نگهبان افزایش یابد. این مهم در انتخابات جدید، چه در ریاست‌جمهوری و چه نمایندگان خبرگان رهبری و چه مجلس شورای اسلامی به عینه سبب انتخاب و شرکت افرادی گردید که منتخبین شورای نگهبان بودند. به قولی ما به افرادی رأی دادیم که شما برای ما انتخاب کردید و ما حقی برای انتخاب دیگر نداشتیم.

۴-۷. قوه قضاییه

بنابر اصل ۱۵۶ قانون اساسی، قوه قضاییه یکی از قوای مستقل حکومتی است که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی چند ازجمله نظارت بر حسن اجرای قوانین (بند ۳ اصل ۱۶۱) است این قوه نیز دارای نظارت بیرونی و درونی است جایگاه ویژه قوه قضاییه در نظام حکومتی معنایی خاص به آن می‌بخشد، مهم‌ترین نوع ضمانت اجرای سیاسی در نظام قضایی چهره می‌نماید. اقدامات قوه قضایی، چه در دادرسی و اجرای حکم و چه در نظارت بر اجرای قوانین جدی‌ترین نوع به‌کارگیری قدرت سیاسی است، این بخش از قدرت است که می‌تواند به اختلافات رسیدگی کند و به نمایندگی از عموم مردم به تعقیب و مجازات و جرائم اقدام کند و با وسواس بر اجرای قوانین و مقررات نظارت کند؛ نظارت قضایی جدی‌ترین نوع نظارت است در جهت حقوق شهروندی حال می‌توان نظارت قضایی را به نظارت عام قضایی و نظارت خاص قضایی تقسیم کرد. تفاوت نظارت عام، اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری و موضوع خاص، رسیدگی به تصمیمات و اقدامات واحدهای اجرایی است، براین‌اساس، پیداست دامنه

نظارت عام به همه دستگاه‌های حکومتی گسترش می‌یابد، ولی گسترش نظارت خاص محدود به حوزه دستگاه‌های اجرایی است. جهت‌گیری نظارت عام مجازات ولی جهت‌گیری نظارت خاص ابطال است. نظارت بر دستگاه‌های حکومتی، به‌منظور حصول اطمینان از اجرای صحیح قوانین، دست‌آخر و در بدترین وضعیت به صدور کیفرخواست، به‌منظور مجازات شخص خاطی منتهی خواهد شد. در مقایسه، نظارت بر تصمیمات و اقدامات دستگاه‌های اجرایی در نهایت به ابطال تصمیم مربوط ختم می‌شود و چنانچه خسارتی به شخصی وارد شده باشد، تعیین و اجرای خسارت به دادگاه‌های دادگستری ارجاع خواهد شد. نظارت خاص همان است که امروزه در نظام‌های مختلف حقوق اساسی به نظارت (کنترل)، قضایی معروف است. سازمان بازرسی کل کشور نظارت ناشی از اجرای اصل ۱۴۲ قانون اساسی و هیئت نظارت بر حسن اجرای قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی است، این سازمان به‌موجب بند ۳ اصل ۱۵۶ و اصل ۱۷۴ قانون اساسی براساس حق نظارت قوه قضاییه نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری سازمانی به‌نام سازمان بازرسی کل کشور زیر نظر قوه قضاییه تشکیل گردد. مشخص نیست چرا قانون‌گذار با اتکا به اصل ۱۷۴ معنای مستفاد از «نظارت بر حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری» تأکید نکرده و در مقام بیان وظایف سازمان، کلیه دستگاه‌های اداری عمومی کشور، اعم از دولتی و غیردولتی را صریحاً مشمول نظارت سازمان بازرسی اعلام نکرده است. لحن قانون اساسی در این زمینه عام و مطلق است و این عموم و اطلاق می‌تواند به‌درستی مبنای چنین اعلامی قرار گیرد. افزون بر این، بنا به تبصره ماده ۶ قانون تشکیل سازمان، هرگاه بازرسی که پایه قضایی است ضمن بازرسی در حدود مقررات قانونی به حکمی برخورد کند که آن را خلاف بین شرع تشخیص دهد، گزارش مستدل آن را از طریق رئیس سازمان برای رئیس قوه قضاییه ارسال می‌کند تا رئیس قوه اقدام قانونی لازم را به عمل آورد، در این خصوص باید گفت اگر منظور از حکم، حکم قضایی است که به قرینه عبارت قضایی این‌چنین می‌نماید، در این صورت قانون یاد شده پای اختیارات و وظایف سازمان را از دایره مأموریت محوله به این نهاد از سوی قانون اساسی

بیرون نهاده است. بی‌تردید، دادگاه‌های دادگستری از مصادیق دستگاه‌های اداری نیست و به‌موجب معنای مستفاد از قانون اساسی، سازمان بازرسی حق بازبینی احکام و آرای آن‌ها را ندارد. همچون دیوان عدالت اداری نیز حق بازبینی و نظارت بر احکام قضایی را دارا نیست و این مهم، به صراحت اصل ۱۶۱ قانون اساسی، تنها برعهده دیوان عالی کشور شده است، لکن در انطباق بندهای نظارت و بازرسی مستمر و اصل ۱۷۴ باید به این پرسش مهم پاسخ داد که آیا آیین‌نامه می‌تواند اختیارات مندرج در قانون را بسط و توسعه دهد؟

قوه مجریه: در نظام حقوق اساسی ایران جایگاهی خاص دارد. بنا به اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس‌جمهور پس از رهبری عالی‌ترین مقام کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی را بر عهده دارد. نظارت‌های بیرونی رئیس‌جمهور نظارت عمومی، نظارت امنیتی، نظارت مالی، نظارت فرهنگی نظارت‌های درونی بنا بر اصل ۱۳۴ قانون اساسی رئیس‌جمهور موظف است به اعمال نظارت درونی بر نحوه کار و عملکرد وزرای خود است که عدم تحقق این نظارت در هر دولتی منجر به بحران‌های مدیریتی در ابعاد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی می‌شود که عبارت‌اند از ۱. شورای عالی صنایع به‌منظور نظارت بر اجرای برنامه‌ها؛ ۲. هیئت نظارت بر چاپ انواع اوراق بهادار (تمبر و اسکناس و اسناد رسمی دولتی؛ ۳. شورای حقوق و دستمزد به‌منظور اجرای نظام هماهنگ پرداخت در دستگاه‌های دولتی؛ ۴. ستاد نظارت بر حسن اجرای قانون نحوه واگذاری سهام دولتی و متعلق به دولت به ایثارگران و کارگران و تنظیم روابط کاری لازم به شرکت ایثارگران و واگذارندگان سهام؛ ۵. شورای عالی بیمه خدمات درمانی کشور به‌منظور نظارت و ارزشیابی سطح کمی و کیفی بیمه خدمات درمانی؛ ۶. شورای عالی اشتغال ازجمله به‌منظور نظارت بر چگونگی مصوب و نظارت بر عملکرد دستگاه‌های مربوط به ریاست‌جمهور. به این وظایف باید نظارت‌های مقرر در قانون مدیریت کشوری را افزود مطابق این قانون اخذ رشوه و سوءاستفاده از مقام اداری (معنای اخص فساد) استفاده از هرگونه امتیاز، تسهیلات، حق مشاوره، هدیه و موارد مشابه در دستگاه‌های اجرایی در تمام سطوح را بیان داشت که دستگاه‌های اجرایی مکلف‌اند بر مدیران نظارت مستقیم نمایند و موارد تخلف را گزارش نمایند (راسخ، ۱۳۹۵:۱۶۱-۱۱۷). در صورت تحقق

این قوانین یقیناً هیچ عنصری قادر به تخلف و تخطی آر مسئولیت‌های خود نخواهد بود و در صورت عدم تحقق آن فساد، ارتشا و ... در نقطه به نقطه ساختار دولتی نمود و آشکار خواهد شد مثل چای دبش، اختلاس در گمرک، انتقال ثروت ملی به‌وسیله مسئول بانک مرکزی به کانادا و موارد متعدد دیگر جایگاه حقوق شهروندی در قانون اساسی ایران: از نظر اسلام انسان موجودی شریف و دارای ارج و منزلت و کرامتی است که در هیچ شرایطی نباید این قرب و منزلت مورد تعرض قرار گرفته و به آن لطمه بخورد، زیرا انسان خلیفه خداوند در روی زمین است. چنین خلیفه‌ای دارای مقام و کرامت والایی است و شایسته این موجود با عظمت است که قوانین خاصی تدوین شود که از سویی به شأن و منزلت انسان لطمه نخورد و از سوی دیگر توقعات و خواسته‌های درونی انسان محقق گردد. براین‌اساس جمهوری اسلامی ایران که مبانی آن ملهم از اسلام ناب محمدی (ص) است، در قانون اساسی، حقوق شهروندی را تحت عنوان حقوق ملت بر شمرده و به جهت تضمین آن به تدابیر و تدوین قوانین عادی همت گماشت. براین‌اساس حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی ایران دارای جایگاه والا بوده به‌طوری‌که رهبری انقلاب به‌عنوان ولی‌فقیه که رکن رکین نظام جمهوری اسلامی است، در برابر قانون همانند دیگر شهروندان برابرند. لازم به توضیح است، با توجه به اصول اسلامی بودن نظام ایجاب می‌کند که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، سیاسی و غیر این‌ها براساس موازین اسلامی باشد (اصل ۴ قانون اساسی). همچنین دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی ابد غیرقابل تغییر است (اصل ۱۲ قانون اساسی). براین‌اساس از این اصول استنباط می‌گردد که درست است، شهروندان در نظام حقوقی جمهوری اسلامی دارای حقوقی هستند، اما این حقوق می‌بایست در راستای دین اسلام و مذهب شیعه باشد و نباید با جوامع لیبرالی مقایسه گردد. چنانچه بخشی از حقوق شهروندی، مغایرت با این اصول داشته باشد ازجمله آزادی بی‌قیدوشرط همانند دیدگاه لیبرالی قابلیت اجرا و تحقق نداشته زیرا با اصل و اساس تشکیل حکومت اسلامی در تضاد است. با توجه به این اصل جایگاه حقوق شهروندی در نظام حقوقی ایران صرفاً بخشی از حقوق است که در قانون اساسی و قوانین عادی به آن

توجه شده است و این اصول نباید مغایرت با شرع مقدس اسلام و مذهب تشیع داشته باشد، بنابراین، بخشی از قواعد بین‌المللی که متضمن زیر پا گذاشتن اصول قانون اساسی و مقررات شرع مقدس اسلام است، در جمهوری اسلامی ایران دارای جایگاه نبوده و قابلیت تحقق و اجرا را ندارد.

ضمانت اجرای حقوق شهروند: کلیه تدابیر قانونی اعم از اهرم‌ها، مکانیسم‌ها، مراجع، سازمان‌ها و شخصیت‌های رسمی که می‌توانند در مقام اجرای اجباری حقوق مذکور مورد استفاده و استناد قرار گیرند؛ به‌طوری‌که بتوان آن‌ها را در زمره تضمینات حقوق شهروندی قرار داد؛ بنابراین منظور از سازوکارهای تضمین حقوق شهروندی سازوکارها و ساختارها و نهادهای داخلی و بین‌المللی است که در قوانین عادی و اساسی و قواعد و میثاق‌های بین‌المللی شناسایی شده باشد (ابوطالب اصغری، ۳۵:۱۳۹۷).

۴-۸. حاکمیت مطلوب

هر نظام سیاسی بر سه نهاد استوار است: «دولت»، « حاکمیت قانون» و «سازوکار پاسخ‌گویی»

۱. دولت: نهادهای متمرکز و مبتنی بر سلسله‌مراتب است که در یک محدوده و سرزمینی مشخص از انحصاری به‌کارگیری زور مشروع برخوردار است. دولت افزون بر خصایلی چون پیچیدگی و انطباق‌پذیری می‌تواند به درجات متفاوت غیرشخصی باشد. دولت‌های اولیه، رابطه چندانی با خانواده حاکم نداشتند و به اداره شدن توسط خانواده و دوستان حاکم، ویژه پرور یا پدرسالار نامیده می‌شدند. در مقابل، دولت‌های مدرن و بسیار توسعه‌یافته میان منافع شخصی حاکم و مصالح عمومی جامعه تمایز قائل می‌شدند. آن‌ها درصدد برخورد غیرشخصی‌تر با شهروندان بوده، قوانین را اعمال کرده، کارمند استخدام می‌کنند و بدون طرفدار هستند و از یک گروه خاص سیاست‌هایی را در پیش می‌گیرند.

۲. حاکمیت قانون: حاکمیت قانون را می‌توان به‌شیوه‌ای مختلف تعریف کرد، مانند وجود یک نظم و قانون ساده، حق مالکیت و امکان به اجرا گذاردن نظم قراردادها یا درک مدرن غربی از حقوق بشر که شامل حقوق برابر برای زنان و اقلیت‌های قومی و نژادی است و یا

حاکمیت را مجموعه‌ای از قواعد رفتاری تعریف کرد که از وجود یک اجماع نظر گسترده در جامعه حکایت دارد که مبنی بر ضرورت محدود شدن حتی قوی‌ترین بازیگران سیاسی جامعه اعم از سلاطین و رؤسای جمهوری و نخست‌وزیران است. اگر حاکمان بتوانند قوانین را به‌نفع خود تغییر دهند، حاکمیت قانون وجود نخواهد داشت؛ حتی اگر این قوانین برای افراد جامعه به‌صورت یکسان اجرا شود. حاکمیت قانون را باید از آن چیزی که گاه حکومت کردن از طریق قانون نامیده می‌شود، تفکیک کرد. در دومی، قانون همان اوامر حاکم است که محدودکننده خود حاکم نیست. حکومت کردن از طریق قانون شکل نهادینه شده‌تر و منظم تر و شفاف‌تری دارد و می‌تواند با کاهش دامنه اقتدار حاکم، برخی از کارکردهای حاکمیت قانون را داشته باشد.

۳. پاسخ‌گویی: پاسخ‌گویی به معنای واکنش نشان دادن حکومت در مقابل مصالح کل جامعه است، چیزی که ارسطو «خیر عمومی» می‌نامد، به‌جای منافع محدود خود است. امروزه، پاسخ‌گو بودن اغلب به‌صورت پاسخ‌گو بودن رویه‌ای فهمیده می‌شود؛ یعنی برگزاری منظم انتخابات آزاد و منصفانه چندحزبی که به شهروندان امکان می‌دهد حاکمان خود را انتخاب کرده و بر آن‌ها نظارت کنند؛ اما پاسخ‌گو بودن می‌تواند عمیق‌تر هم باشد؛ یعنی حاکمان بی‌آنکه اجباری به پاسخ‌گویی رویه‌ای داشته باشند، مصالح جامعه را در شکلی وسیع تر مدِنظر قرار دهند.

حکومت‌های غیرانتخابی از نظر پاسخ‌گویی به نیازهای عمومی می‌توانند متفاوت باشند. به همین دلیل ارسطو در کتاب «سیاست» میان حکومت‌های پادشاهی و حکومت خودکامه تفاوت قائل می‌شود. بین پاسخ‌گو بودن رویه‌ای و ذاتی ارتباطی قوی وجود دارد؛ حتی اگر حاکمان نامقید در فکر خیر عمومی باشند، نمی‌توان مطمئن بود که همواره در این مسیر حرکت کنند. وقتی از واژه پاسخ‌گو بودن استفاده می‌کنیم، اغلب از دموکراسی سخن می گوییم که برحسب رویه‌هایی تعریف می‌شود که حکومت را در قبال شهروندان مجبور به پاسخ‌گو بودن می‌کند؛ اما نباید فراموش کرد رویه‌های خوب حتماً به نتایج مناسب و خوب نمی‌انجامد. نهادهای دولتی قدرت را در دست خود متمرکز کرده و به اجتماع اجازه می‌دهند

از این قدرت برای اعمال قانون، حفظ دفاع از خود در برابر دشمنان و تأمین کالاهای عمومی ضروری استفاده کنند. در مقابل، حاکمیت قانون و سازوکارهای پاسخ‌گویی، قدرت دولت را محدود می‌کند تا اطمینان حاصل شود این قدرت صرفاً به‌شیوه مورد اجماع و مهارشده استفاده می‌شود. معجزه سیاست مدرن آن است که می‌توانیم نظم سیاسی ایجاد کنیم که هم قوی و کارآمد باشد و هم دایره آن را قانون و انتخاب دموکراتیک محدود سازد.

۴-۸-۱. بحران‌ها و نابسامانی‌های مشهود

تهدید خارجی حوادث عراق و برملا شدن مقاصد ایالات متحد آمریکا و انگلیس و بسته شدن حلقه محاصره کشور ما توسط آنان و از سوی دیگر تغییر موضع آشکار کشورهای دیگر اروپایی و آسیایی که عموماً در جهت منافع خود و هم‌سویی با آمریکا، به ایران فشار می‌آورند و شفاف نبودن مذاکرات و طرفین معاملات سیاسی مابین ایران و مقامات خارجی، وخامت اوضاع و موقعیت تاریخی میهن ما دوچندان نموده است. این تهدیدات خارجی که امروزه آشکار. نظامی آن پررنگ‌تر شده و دندان نشان می‌دهد، از دیرباز (یعنی از همان سال‌های بعد از انقلاب)، در ابعاد اقتصادی و سیاسی، منافع و تمامیت ارضی کشور را نشانه رفته بود و مانع مهم و تعیین‌کننده رشد و ترقی استقلال این ملت بوده و هست.

❖ انحصار قدرت در یک جناح با حداقل آرا

انحصار قدرت در جناح غالب حاکمیت، نپذیرفتن مشارکت مردم و بی‌توجهی به خواسته‌ها و مطالبات آنان و بی‌اعتنایی به تصمیم نهادهای انتخابی، حاکمیت غالب را به سمت حاکمیت انحصاری و نفی و طرد و تخریب هر نیرو و «ظرفیت» غیر خودشان کشانیده و برای این هدف ناچار به استفاده از قدرت زورمدارانه فراقانونی شده‌اند و برای حفظ قدرت به سرکوب و خشونت بیشتر و دوگانگی با آرمان‌ها و ارزش‌های مورد ادعا خودشان روی آورده، در این میان هر فرد یا گروه منتقد را به‌عنوان معاند و برانداز با شدت و حدت رانده یا حذف نموده‌اند.

❖ **قانون‌گرایی گزینشی**

قانون‌گرایی گزینشی و دادگستری سیاسی با مضمون تأکید بر اصل ۱۱۰ قانون اساسی و فراموشی و بی‌اعتنایی نسبت به اصولی که حقوق مردم و سامان عادلانه و مردم‌سالارانه امور کشور را رقم می‌زند (اصول ۲ و ۳ و ۹ و اصول ۱۹ تا ۳۲ و ...)، فضایی آکنده از تبعیض را بر اقشار مختلف مردم تحمیل نموده و موجب انسداد سیاسی و بسته شدن راه هرگونه تفاهم و توافق می‌شود. این شیوه‌های مستمر در حکومت، باعث دلسردی و ناامیدی مردم به‌خصوص جوانان نسبت به فرایندهای قانونی در کشور گردیده است.

❖ **دو دولتی شدن نظام**

دوقطبی شدن حکومت، تضعیف بیش از اندازه نهادهای انتخابی و اجرایی و قدرت فراقانونی و موازی بخش انتصابی، باعث عدم اقتدار دولت، حتی بر ارکان و زیرمجموعه‌های خود گردیده، از سوی دیگر موجب اصطکاک درون دولت و برخورد همیشگی و ایستایی توسعه و ترمیم کشور شده است.

۴-۸-۲. بحران‌ها و نابسمانی‌های «پنهان» و «نامشهود»

غیر از موارد مذکور که معمولاً نسبت به آن‌ها آگاهی و توجه هست و در مطبوعات و رسانه‌ها نیز مورد بحث و نقد ارائه راه‌حل قرار می‌گیرد، عوامل دیگری وجود دارند که در نگهداشت، پیشرفت و اقتدار جامعه نقش تعیین‌کننده دارند. عواملی که ضعف یا ناهماهنگی با فساد آن‌ها، صرف‌نظر از فضای سیاسی کشور، در تخریب «واقعیت جامعه»، تأثیر فزاینده و شتابدار و ویرانگر می‌گذارد. ممکن است این ضعف‌ها را مردم عادی حس نکنند و یا متوجه فوریت آن نشوند. ولی از دیدگاه هر محقق و کارشناس امور اجتماعی، بسیار مهم و تعیین‌کننده هستند. چه‌بسا، عوامل تشدید و تحول منفی در روابط قدرت و حاکمیت سیاسی نیز باشند. این مشکلات عبارت‌اند از:

❖ کیفیت معیشت مردم

نظام اقتصادی ما متکی بر منابع و ذخایر طبیعی و تجدید ناپذیر است. توجه به آمار صاحب‌نظران و کارشناسان اقتصادی، وضعیت وخیم وابستگی بر منابع را نسبت به کشورهای جهان سوم که بسیار فقیرتر از ما هستند، نشان می‌دهد. این نوع اقتصاد، بنابر پژوهش‌های دقیق کارشناسان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول متضمن فساد می‌شود. عدم اعمال مدیریت جدی برای ایجاد یک نظام تولیدی «صرفه‌جویی» و «اخذ مالیات»، درنتیجه عدم اقتدار دولت در تصحیح نظام اجرایی و مالی و اعمال کنترل و نظارت بر امور اقتصادی، همه از برکات «اقتصاد وابسته به منابع طبیعی» است. صحبت از ده‌ها بندر یا مبادی ورودی نامرئی که ۶۸ درصد ورود کالا از آن‌ها بدون گمرک، توسط نهادهای غیررسمی و فوق قانون صورت می‌گیرد و رواج اعتیاد و پخش یا ترانزیت مواد مخدر، بارها و بارها از زبان مسئولان و در رسانه‌ها شنیده می‌شود. از سوی دیگر رویکرد به کارهای غیر تولیدی و دلالی و زمین‌بازی موجب فروپاشی اقتصاد، تعطیلی فعالیت مفید و تورم سرسام‌آور و گسترش فاصله طبقاتی شده است. امروز به‌خصوص بعد از انقلاب و به‌ویژه پس از سال ۶۸ و وفات امام، زندگی اجتماعی ما اعم از دولتیان با مردم عادی، مخالف یا موافق، با نگرش ثروتمندان مرفه، یا به قول عوام «پسر حاجی‌ها» که به خیال ثروتمند بودن، با ریخت‌وپاش، اسراف عدم کنترل و دقت مالی روبروست. حکومت نیز برای جبران سرکوب سیاسی، خود را ناچار به باج دادن و سهل‌گیری بی‌رویه و حتی تشویق و ترغیب به مصرف و ریخت‌وپاش در زمینهٔ اقتصادی می‌داند. بیماری اقتصادی ریشه در گذشته‌ها دارد و از زمان قاجار و پهلوی نطفه بسته و رشد کرده است، قصد ما این نیست که نابسمانی‌های اقتصادی را به گردن دولت بیندازیم و یا جناح حکومتی یا اصلاح‌طلبان را به‌طور یک‌جانبه مقصر بدانیم چنانچه ذکر شد، این بیماری ریشه در اوضاع گذشته این مملکت دارد، ولی در تاریخ یک سرزمین فرصت‌های طلایی پیدا می‌شود که مردم برای جبران کاستی‌های حال و گذشته خود آمادگی «بسیج شدن» می‌یابند و جبران این اقتصاد بیمار هم تنها با بسیج همگانی امکان‌پذیر خواهد بود و دوران بعد از پیروزی انقلاب، دوران جنگ و جنبش اصلاح‌طلبی ۱۳۷۶ ازجمله فرصت‌هایی که می‌شد این

اقتصاد را نظام داد. ولی نظام حاکم، به علت غرق شدن در تنازعات سیاسی و دغدغه «قبضه قدرت» این فرصت‌ها سوزانید. آن‌قدر این دل‌مشغولی انحرافی ادامه یافته است که ظن آن می‌رود، دست‌هایی از خارج و طرفداران استعمار کهن، به عمد این وضعیت سیاست زدگی را در جناح حاکم و در میان اصلاح‌طلبان و اپوزیسیون دامن می‌زند.

❖ نظام اداری و دیوان‌سالاری ناکارآمد و پُرهزینه

در یاران به‌دلیل نظام اداری کم کار و ناکارآمد که روزبه‌روز پرهزینه‌تر می‌شود و یا به‌دلیل سوء مدیریت، طرح‌های عمرانی که در کشورهای دیگر در چند ماه انجام می‌شوند، در طول سال‌ها آن هم با کاستی‌هایی تحقق می‌پذیرند، در نظام اداری که دچار فساد شده باشد، نظام مالی و حساب‌وکتاب مملکتی و دخل‌وخرج دولت و برداشت‌های غیرقانونی، بدون کنترل است و این وضع جز در کشورهای بسیار عقب‌مانده مثل برخی کشورهای آفریقایی نظیر ندارد.

❖ فضای تنش و عدم اطمینان به آینده

این روزها مرد و زن و پیر و جوان با نگرانی از افرادی که کمی سابقه سیاسی دارند، می‌پرسند که چه می‌شود؟ این نگرانی و اضطراب یا ابهام نسبت به آینده موجب شده است که هرکه را توان و امکانی هست، بار سفر را ببندد و عزم مهاجرت کند. انبوهی سفر به خارج، از طرف ایرانیان به‌ویژه جوانان صاحب استعداد، توجه جانیان را به خود جلب کرده است.

❖ کاهش تعلق خاطر ملی

عوامل یاد شده هریک روی دیگری و نیز بر رابطه نظام قدرت سیاسی با ملت تأثیر گذاشته و چون کلاف درهم‌تنیده‌ای، از رشد و حرکت روبه‌جلو بازمی‌دارند و در ویران‌سازی واقعیت جامعه و گسستن «پیوندهای مدنی و کاهش تعلق خاطر ملی»، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. عده‌ای با مهاجرت فیزیکی قطع علاقه کرده‌اند و می‌روند و عده‌ای هم که در داخل کشور مانده‌اند، «قطع علقه ملی» نموده، به خدمت جیب و مصلحت و منافع خود پرداخته و مصالح مملکت را فدا می‌کنند. سیل واردات و قاچاق کالا، غیر از زیان‌های اقتصادی و اجتماعی

عظیم، نشانه فقدان علقه وطنی نیز هست، البته کسانی که بینش عمیق تاریخی از این ملت دارند و عشق به وطن در آن‌ها ریشه دارد، چه در دستگاه حکومت بوده و چه از حکومت شدگان باشند، در صورت پیروزی با شکست و ناکامی، در همه حال، حس مسئولیت وطنی و تعلق خاطر ملی یا مذهبی را از کف نمی‌دهند، ولی در میان مردم عادی، در شرایطی که هیچ‌گونه اطمینانی به آینده ندارند و تبعیض را حس می‌کنند، بدیهی است که احساس ملی قوتی ندارد. به‌ویژه آنکه درچند دهه بعد از انقلاب در کشور ما «آموزش‌های ملی و وطنی»، درستی از سوی دولت و یا حتی روشن‌فکران و دلسوزان، به ملت داده نشده است متأسفانه احساس ملی‌گرا به‌صورت ظاهری و سطحی و شکل نژادپرستانه آن از سوی دستگاه پهلوی تبلیغ می‌شده است، برای توجیه سلطنت استبدادی و جانشینی برای احساس دینی مردم بوده، ولی دلسوزی و مسئولیت ملی را به مردم نیاموخته، بلکه آن را خاموش کرده است. پس از انقلاب هم تعلق خاطر ملی را به ملت تعلیم ندادند و به‌جای آن «دین» را نشاندند، ولی متأسفانه اغلب مردم «تعلق خاطر دینی» را نیز از دست داده‌اند (عزت‌الله سحابی،۱۴۰۱).

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان در یک جامعه مترقی و مردم‌سالار در گرو وجود قوانین و قواعد شفاف و قابل‌اجرا امکان‌پذیر است. ضمن این‌که صِرف وجود قوانین به‌تنهایی به حل معضلات و مشکلات شهروندان کمک شایانی نخواهد کرد و لزوماً وجود سازوکارها و سازوکارهای قانونی و تضمین‌کننده این قوانین نیز امری پذیرفته شده است که این مهم در جمهوری اسلامی بیان شده است که مبتنی بر آموزه‌های دین و پذیرش مشارکت شهروندان دارای قوانین مترقی است، به‌ویژه قانون اساسی که متضمن حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان است؛ ولی در مرحله تحقق و اجرای آن براساس مستندات آماری اقتصادی و سیاسی اجتماعی و فرهنگی در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است و براساس محتوای شکلی و ماهوی قوانین موضوعه نظام جمهوری اسلامی و قوانین آن جامعه کنونی در یک تنش اجتماعی قرار گرفته است که سیاست‌های جاری در دولت‌های متعدد در چهار دهه

انقلاب اسلامی، در ابتدا به‌علت فقدان تجربه و قوانین موضوعه در استمرار با تغییرات آن از سال ۱۳۶۸ تاکنون نتوانسته است، بحران‌های به وجود آمده را سامان‌دهی کند.

بنابراین جهت تحقق این امر پیشنهاد می‌گردد: ۱. برای تضمین حقوق شهروندی اولین گام رسمیت بخشیدن به مصادیق حقوق شهروندی در قالب تصویب قوانین عادی و آیین‌نامه های اجرایی آن است که کشور ما از خلأ نبود قانون خاصی که در جهت اجرایی کردن فصل سوم قانون اساسی باشد رنج می‌برد؛ بنابراین در اولین گام تصویب قانون حقوق شهروندی که هم از جامعیت و مانعیت برخوردار باشد ضروری به نظر می‌رسد؛ ۲. آموزش و اطلاع‌رسانی از قوانین و مقررات گامی مهم در تضمین حقوق شهروندی به شمار می‌رود بنابراین پیشنهاد می‌گردد که قوانین و مقررات مخصوصاً قانون اساسی شهروندان با هماهنگی با وزارت آموزش و وزارت علوم از سطح کودکستان‌ها و مدارس ابتدایی و متوسطه اول و متوسطه دوم تا دانشگاه، به‌صورت واحدهای درسی مورد تدریس واقع گردد؛ ۳. برای استفاده بهتر از سازوکار موجود دستورالعمل بند ۱۵ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی پیشنهاد می‌گردد که هیئت نظارت بر حفظ حقوق شهروندی علاوه بر مرکز در تمام شهرستان‌های کشور دوایری ایجاد تا شهروندان بتوانند در کم‌ترین زمان ممکن موارد نقض حقوق شهروندی را گزارش نمایند. همچنین از نظارت شهروندان نسبت به امورات به‌عنوان پل ارتباطی بی‌بهره نبوده و از مجریانی برای اعمال این قانون استفاده نمایند که به بند بند مفاد این قانون معتقد و ملتزم اجرای آن باشند؛ ۴. برای جلوگیری از اطاله رسیدگی در شکایات شهروندان از تعدیات مأموران دولت و سازمان‌های دولتی نسبت به آن‌ها و به جهت جلوگیری از تمرکز شعبات دیوان عدالت اداری در مرکز پیشنهاد می‌شود شعبات این دیوان در مراکز استان‌ها و همچنین در وزارتخانه‌های کار و امور اجتماعی و شهرداری‌ها و مراکز کلان مستقر به ارائه خدمات بپردازند؛ ۵. ایجاد زمینه‌های لازم برای مشارکت همه‌جانبه شهروندان در تصمیمات کلان کشور از طریق سرو سامان دادن به وضعیت احزاب و نهادهای سیاسی و از بین بردن انحصارات و رانت‌های ویژه؛ ۶. تقویت دستگاه قضایی کشور به‌عنوان تنها متولی برخورد و مجازات به حقوق عمومی از طریق آموزش قضات با تحصیلات عالی

و متخلص به آداب و اخلاق اسلامی و تخصصی کردن شعبات به پیشرفت علوم و تکنولوژی و برخورد و مجازات بدون ملاحظه با قضات متخلف مخصوصاً گیرندگان رشوه و رانت‌های ویژه؛ ۷. توجه به اصول فراموش‌شده قانون اساسی در جهت تضمین حقوق شهروندی ازجمله احیا و اجرایی کردن اصل هشتم قانون اساسی در راستای اقامه امر به معروف و نهی از منکر و وضع قانون و آیین‌نامه اجرایی آن؛ ۸. قانون‌مندی و ضابطه‌مندی همه قوانین اداری و تنقیح آن‌ها و نسخ قوانین غیرفعال که هم‌اکنون فاقد کاربرد اداری بوده و صرفاً برای شهروندان در اخذ امتیازات اجتماعی مانع‌تراشی می‌کند؛ ۹. فراهم کردن زیرساخت‌های لازم در تصمیمات کلان کشور که مستقیماً و یا غیرمستقیم با حقوق شهروندی سروکار دارد به‌طوری‌که اجرای این‌گونه تصمیمات موجبات تضییع حقوق شهروندان و سرگردانی آن‌ها را فراهم نیاورد؛ و استفاده از گروهی حقوق‌دانان و کارشناسان اقتصادی و سیاسی زبده و با تجربه و مجموعه‌ای از نیروهای توانمند علمی برای این‌که از این بن‌بست ایجاد شده در جامعه خارج شود و با تشکیل اتاق فکری شیشه‌ای در جهت کمک به آن، اقدام عاجل نمایند؛ چراکه در پس عدم کنترل این تنش و معضلات به وجود آمده، جامعه قادر نخواهد بود فشارهای وارده را از نظر ابعاد متعدد آن تحمل کند و بحران‌های اجتماعی همان‌طور که در ساختار جامعه به‌شدت خود را در تمام زمینه‌ها، ازجمله فقر، گرانی افسارگسیخته، تورم، بزهکاری سیاسی و ... نشان داده است، به مرحله انفجار تحولات اجتماعی آن منجر خواهد شد.

فهرست منابع

ارباب شیرانی، بهروز؛ عباسی، محمدحسن (۱۳۸۸)، ***تجزیه‌وتحلیل سرمایه فکری دانشگاه‌ها از دیدگاه مدیریت دانایی***، مجموعه مقالات نخستین کنفرانس بین‌المللی «سرمایه فکری ایران»، تهران.

اصغری، ابوطالب؛ میرنژاد، فاطمه؛ جیرنده (۱۳۹۷)، ***حقوق شهروندی و سازوکارهای تضمین آن در نظم حقوقی کنونی***، رشت، انتشارات ارنوار چاپ پنجم.

امین زاده، الهام (۱۳۹۸)، ***حقوق شهروندی و قوانین پشتیبان***، تهران: ساکو.

آزاد، لادن (۱۳۸۹)، ***جایگاه حقوق شهروندی در مراحل شبه قضایی***، تهران: جنگل.

باقری، عباس (۱۳۹۹)، ***قدرت و حاکمیت در تاریخ اندیشه غرب***، میلین اسکپتور، تهران: نی.

ترنر، بریان اس (۱۳۸۶)، ***مفهوم شهروندی***، ترجمه جواد کارگزاری، مجله حقوقی دادگستری، ش ۵۸.

جاوید، محمد جواد؛ شاهمرادی، عصمت (۱۳۹۶)، ***حقوق شهروندی و نظام قضایی***، تهران: خرسندی.

جعفری لنگردوی، محمدجعفر (۱۳۸۸)، ***ترمینولوژی حقوق***، تهران: کتابخانه گنج دانش، چ ۲۲.

راسخ، محمد (۱۳۹۵)، ***نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی***، تهران، انتشارات ادراک، چاپ سوم.

سحابی، عزت الله (۱۴۰۱)، ***ایران و آزادی و دموکراسی***، به اهتمام امیر طیرانی، تهران: نشر پارسه.

صفر پایه، کورش (۱۳۹۸)، ***حقوق شهروندی***، تهران: ساکو.

طباطبائی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۷۰)، ***آزادی‌های عمومی و حقوق بشر***، تهران: دانشگاه تهران، چ ۱.

طباطبائی سید جواد، نظریه حکومت قانون در ایران، تهران: ستوده.

کریمی، عباس؛ کامیار، غلامرضا (۱۳۹۶)، ***حقوق شهروندی در قلمرو شهرنشینی***، تهران: دادگستر.

کوثری فر، محمدصادق، ***حقوق شهروندی نظامیان در جمهوری اسلامی ایران***، تهران: جنگل.

مدنی، سید جلالدین (۱۳۸۵)، ***کلیات حقوق اساسی***، تهران: پایدار، چ ۵.

نجاتی حسینی، سید محمود؛ توسلی، غلام عباس (۱۳۸۳)، ***واقعیت اجتماعی شهروندی در ایران***،

مجله جامعه‌شناسی ایران دوره پنجم، ش ۲.

هاشمی، سید محمد (۱۳۸۳)، ***حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران***، ج ۲، تهران: میزان، چ ۸.

هداوند، مهدی (۱۳۹۶)، ***حقوق اداری تطبیقی***، ج ۱، تهران: سمت.